

راهبرد ایالات متحده در قبال جمهوری اسلامی ایران: از تغییر نظام تا تغییر رفتار (روایت اپوزیسیون فارسی زبان رسانه‌ای)

رضا سلیمانی*

چکیده

رفتار غرب و دستگاه دیپلماسی و تبلیغاتی غرب در قبال جمهوری اسلامی نشان می‌دهد که ایالات متحده در برخورد با این نظام سیاسی، دست کم پنج راهبرد را پشت سر گذاشته‌اند: راهبرد اول تلاش برای جلوگیری از وقوع انقلاب در سالهای منتهی به پیروزی آن در ایران است. راهبرد دوم، ارتباط گیری موثر با جریان‌های انقلابی موسوم به جریان معتدل در ماه‌های اولیه بعد از پیروزی (جریان ملی‌گرایی بازرگان) است. راهبرد سوم، تلاش برای تغییر قهری نظام انقلابی از طریق جنگ سخت است. راهبرد چهارم، تلاش برای تغییر نرم نظام اسلامی است. راهبرد پنجم، تمرکز بر تغییر رفتار انقلابی ایران به جای تغییر نظام سیاسی است. راهبرد اخیر، زمانی ظهور و بروز می‌یابد که چهار راهبرد قبلی در کوتاه مدت، مجال عملیاتی شدن نمی‌یابند. با این وصف، پرسش اصلی مقاله آن است که هدف نهایی آمریکا در برخورد با جمهوری اسلامی ایران، پیگیری عملی و موثر کدام راهبرد است: تغییر نظام یا تغییر رفتار؟ فرضیه اصلی مقاله، در چارچوب رویکرد منظومه‌ای لاکلاو و موف در تحلیل گفتمان، آن است که حتی در صورتی که در رویکرد خوشبینانه تغییر رفتار را راهبرد آمریکایی‌ها مفروض بگیریم، این تغییر رفتار به تغییراتی در نقطه کانونی گفتمان انقلاب اسلامی و شالوده شکنی تدریجی آن به رغم حفظ سبک و سیاق ظاهری

*. اس. تادیار دانشگاه پیغام نام نور

r.soleimani1980@gmail.com

تاریخ پذیرش: 95/9/4

تاریخ دریافت: 95/6/25

آن به عنوان نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران خواهد انجامید و بنابراین تغییر واقعی رفتار جمهوری اسلامی لاجرم به عملی شدن سناریوی تغییر نظام نیز خواهد انجامید.

واژگان کلیدی

انقلاب اسلامی، گفتمان، تغییر نظام، تغییر رفتار، راهبرد ایالات متحده.

مقدمه

انقلاب اسلامی ایران در شرایطی در بهمن 1357 به پیروزی رسید که سرشت و ماهیت آن در تقابل ماهوی با ساختار دو قطبی نظام بین المللی قرار می گرفت. اساس و جوهره سیاست خارجی جمهوری اسلامی بر مبنای شعار «نه شرقی؛ نه غربی؛ جمهوری اسلامی» سامان یافت و از این رو در صدد واسازی و ساختارشکنی از قواعد بازی حاکم بر ساختار بین الملل و منطقه خاورمیانه برآمد. در پی وقوع انقلاب اسلامی کاخ سفید نه تنها متحد استراتژیک خود را در خاورمیانه و «ژاندارمی منطقه» به وسیله محمدرضا شاه را از دست داده بود بلکه با آماجی از ایدئولوژی و شعارهای ضداستکباری و ضدآمریکایی در سطح حاکمیت و مردم مواجه شد. انقلاب اسلامی برای رویش و پویای خود و بر اساس مبانی آن شامل «استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی، علاوه بر مبارزه با مظاهر استبدادی داخلی به ویژه پس از تسخیر لانه جاسوسی آمریکا در آبان ماه 1358 وارد فاز استکبارستیزی نیز شد. در مقابل ایالات متحده، نیز اضمحلال انقلاب اسلامی را با تثبیت موقعیت خود در جهان و خاورمیانه برابر می انگاشت. از این مقطع به بعد، به زبان گفتمانی جمهوری اسلامی و آمریکا گزاره‌های سیاسی خود را در طرد و نفی «پادهای گفتمانی» یکدیگر تعریف و مشخص می - نمایند و از این رو همواره هاله‌ای از مخالفت، دشمنی، نفی، دگرسازی و خشونت واژه‌ای بر فضای مناسبات تهران - واشنگتن حاکم بوده است.

در همین راستا آغاز جنگ عراق علیه ایران در شهریور 1359 به مثابه یکی از اولین تلاش‌های جدی آمریکا برای تغییر قهری نظام اسلامی پس از شکست عملیات طیس و کودتای نافرجام نوژه بود که با سواری گرفتن از اسب تروای صدام صورت می پذیرفت. اگر چه این تلاش هشت ساله برای مهار انقلاب اسلامی و در واقع براندازی قهری بی نتیجه ماند و این مسئله تا حد زیادی تز براندازی سخت افزارانه نظام اسلامی را به حاشیه برد، در عین حال توالی زمانی دو گفتمان تنش زدایی اقتصادی و تنش زدایی سیاسی در سیاست خارجی آقایان هاشمی رفسنجانی و محمد خاتمی

بیش از پیش گزاره‌های گفتمان تغییر قهری نظام اسلامی را به سکوت واداشت و غرب و آمریکا را به دیالوگ با جمهوری اسلامی ترغیب نمود.

در حقیقت ظهور گفتمان «سازنده‌گرایی مصلحت محور» در دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی و گفتمان «فرهنگ‌گرایی سیاست محور» در دوران ریاست جمهوری خاتمی در عرصه سیاست خارجی جمهوری اسلامی حامیان ایده تغییر قهری نظام اسلامی (بازها) را در آمریکا به انزوا کشاند و موجبات تقویت جایگاه سیاسی حامیان ایده تغییر رفتار ایران از طریق دیالوگ (کبوترها) را فراهم آورد. تمایل دولت کلینتون برای گفتگوی مستقیم با جمهوری اسلامی در دوره آقای خاتمی از جمله مهم‌ترین سیگنال‌های مثبت در تقویت گفتمان مذاکره و تغییر رفتار در مقابل گفتمان تغییر نظام جمهوری اسلامی ایران بود. (سلیمانی، 1388: 133)

واقعه یازدهم سپتامبر 2001 را می‌بایست به مثابه نقطه عطفی در نظر گرفت که به نوعی جابجایی گفتمان در سیاست خارجی خاورمیانه‌ای آمریکا و قدرت‌یابی طیف جدیدی از «بازها» موسوم به «نومحافظه کاران» انجامید. براساس تز جدیدی که از سوی نومحافظه کاران هیئت حاکمه بوش پسر طرح و بسط پیدا کرده است، راه میانه برای حرکت خاورمیانه به سوی «صلح دموکراتیک» تغییر رژیم‌های دیکتاتور و خودکامه برای «رهانیدن» ملت‌های خاورمیانه و کمک به حرکت آنها در مسیر آزادی و حقوق بشر است. این طرز تفکر با «احساس مسئولیت» نومحافظه کاران برای «رهبری اخلاقی» آمریکا در سطح جهان همخوانی و سازگاری دارد. لیکن در عین حال در تناقض آشکار با بن مایه «طرح خاورمیانه بزرگ» برای تغییر آرام و تدریجی جوامع خاورمیانه به سوی استانداردهای جهانی قرار می‌گیرد. به همین علت می‌توان به سبک و سیاق تحلیلی برخی نویسندگان، همزیستی پارادوکسیکال دو تز «تغییر رژیم» و «تغییر دموکراتیک» را در تفکر خاورمیانه‌ای نومحافظه کاران به «ویلسونیسیم در چکمه»¹ تعبیر کرد. (سریع القلم، 1381: 10) بر اساس این پارادوکس نما، قرار است آرمان‌های «ویلسون» مبنی بر آزادی، حقوق بشر، برابری و ... به خاورمیانه صادر شود لیکن این پروسه نه از طریق «تغییر از پائین» (تغییرات دموکراتیک مطرح در طرح خاورمیانه بزرگ) بلکه از طریق «تغییر از بالا» (تغییر رژیم مانند آنچه در مورد افغانستان و عراق اتفاق افتاد) به سرانجام برسد. از طرفی، اولویت دموکراسی بر امنیت در خاورمیانه همواره به نفع آمریکا تمام نمی‌شود بلکه در بسیاری از موارد موجب روی کار آمدن اسلامگرایان (ترکیه)، گروه‌های مقاومت فلسطینی (حماس در فلسطین) و شیعیان (عراق) شده است و همین امر بار دیگر سایه

امنیت را بر دموکراسی گسترانیده است. و آمریکا را از اعمال ضوابط واقعی دموکراسی در خاورمیانه (انتخابات آزاد و برابر، امکان فعالیت و مشارکت گروه‌های مختلف و در نظر گرفتن دموکراسی اکثریتی) بازداشته است. در حقیقت خاورمیانه مطابق با منافع قدرت‌های بزرگ به ویژه آمریکا همواره میان دو اولویت امنیت (ثبات) و دموکراسی در نوسان بوده است. (سلیمانی، 1391: 93)

در چنین فضایی است که به عنوان نمونه روی کار آمدن دولت نهم و بازگشت آن به برخی شعارهای اصیل انقلاب اسلامی مانند حمایت قاطع از ملت‌ها و مسلمانان مستضعف در مقابل استکبار جهانی یا تاکید بر لزوم محو اسرائیل از یک سو و خیمه سنگین نومحافظه کاران و حامیان تغییر رژیم^۱ بر دستگاه تصمیم‌گیری آمریکا از سوی دیگر بار دیگر به بازگشت گفتمان «تغییر نظام اسلامی» بیش از گذشته دامن زده است. این مسئله به ویژه با در نظر گرفتن آنچه در محافل سیاسی - رسانه‌ای آمریکا «تهدید موشکی» و «تهدید هسته‌ای» روز افزون جمهوری اسلامی ایران نامیده می‌شود بسیار مشهودتر و ملموس‌تر خواهد بود. به این ترتیب پرسش اصلی مقاله آن است که آیا پس از گذشت نزدیک به چهار دهه از پیروزی انقلاب اسلامی، کاخ سفید همچنان سناریوی تغییر نظام اسلامی را در سر می‌پروراند یا آمریکا به سمتی پیش می‌رود تا واقعیت و قدرتی به نام جمهوری اسلامی ایران را بپذیرد؟ به منظور پاسخ به این پرسش، مقاله پیش رو رقابت دو سناریوی تغییر نظام و تغییر رفتار نظام سیاسی جمهوری اسلامی را در متن و بطن گفتمان رسانه‌ای غرب (با تاکید بر رسانه‌های فارسی زبان بیگانه) و نیز برخی اظهار نظرهای مقامات / استراتژیست‌ها و اتاق‌های فکر^۲ آمریکا را در میزان تعهد ایالات متحده به سناریوی تغییر رفتار یا تغییر نظام را مورد بررسی قرار خواهد داد.

چارچوب نظری

رویکرد منظومه گفتمانی^۳ در نظریه تحلیل گفتمانی لاکلاو و موف از اهمیت شایانی برخوردار است. این رویکرد با استفاده از رویکرد زبان شناسی سوسور، گفتمان را مجموعه‌ای از نشانه‌های انعقاد یافته^۴ و پیوند یافته به یکدیگر اطلاق می‌کند. گفتمان از این منظر، یک منظومه معنایی است که واژه‌ها و نشانه‌های آن در یک رابطه سلسله مراتبی و در پیوند با یکدیگر، مجموعه‌ای معنادار (نظم معنایی خاص) را می‌آفرینند. (Howarth, 2000:4) نکته مهم در رویکرد منظومه گفتمانی آن است که

-
1. Regime change
 2. Think Thanks
 3. discursive system
 4. articulated

حیات و ممات یک گفتمان و نظم و نسق معنایی و محتوایی آن مدیون و مرهون مهمترین جزو سازنده آن موسوم به «نقطه کانونی» است. ارنستو لاکلاو این مفهوم را از ژاک لاکان^۱ وام گرفته است. لاکان تعبیری تحت عنوان «نقطه آجیدن»^۲ را به منظور توصیف نقطه گره‌ای و کانونی متصل کننده قطعات یک گفتمان به کار برده است. به این ترتیب، نقطه کانونی^۳ یا نشانه مرکزی از منظر لاکلاو نشانه‌ای کلیدی است که سایر نشانه‌ها در یک منظومه گفتمانی، بر گرد آن تجمیع یافته و سامان می‌یابند. به عبارت دیگر، نشانه مرکزی به مثابه هسته‌ای در قلب یک گفتمان عمل می‌کند که جاذبه آن سایر نشانه‌ها را حول خود جذب می‌کند به گونه‌ای که نشانه‌های مزبور معنای خود را در سایه پیوند با نقطه کانونی در می‌یابند. به عنوان نمونه، نشانه عدالت طلبی و ظلم ستیز را می‌توان اصلی‌ترین نشانه یا نقطه معنابخش به گفتمان انقلاب اسلامی ایران در بعد داخلی و خارجی مفروض گرفت. در یک مرتبه پایین‌تر، مفهوم دقیقه یا وقته^۴ قرار می‌گیرد یا به زبان گفتمانی جایابی^۵ می‌شود. بر اساس نظر لاکلاو و موف، هر دال در یک گفتمان به گونه‌ای خاص معنا می‌شود که لزوماً در گفتمان یا گفتمان‌های رقیب آن گونه معنا نمی‌گردد. بنابراین، در سایه چنین معنابخشی‌ای هر دال به یک تثبیت معنایی که البته موقت است و در رقابت با معنا در گفتمان غیر است دست می‌یابد و از این روست که واژه «دقیقه» یا «وقته» در توصیف آن به کار بسته شده است. به عبارت ساده‌تر، یک دقیقه یا وقته، آن عنصر^۶ یک گفتمان است که معنای آن به طور موقت تثبیت شده ولی هموار در معرض شناور شدن قرار داشته و امکان جذب و معنابخشی آن از سوی گفتمان‌های رقیب و دشمن وجود دارد.

با این توضیح، ادعای مقاله پیش رو در چارچوب رویکرد منظومه‌ای فوق آن است که هدف غایی راهبرد آمریکایی‌ها در تغییر رفتار نظام جمهوری اسلامی آن است که نقطه کانونی یا دال مرکزی نظام جمهوری اسلامی را به تدریج و از طریق دقایق یا عناصر آن مورد هدف قرار دهد. به عبارت دیگر، طرح مباحثی که در سطح تغییر الگوهای رفتاری مطرح می‌شود، هر چند در تحلیل اول تغییراتی تاکتیکی و تغییر در سطح عناصر و دقایق (نشان‌های جنبی و غیراصولی) گفتمان جمهوری اسلامی به‌شمار می‌رود، اما عملاً و در بلندمدت این تغییرات، تهی شدن دال مرکزی را از کارکرد معناسازانه خود به دنبال خواهد شد. در واقع نشانه‌های رفتاری متوقع از جمهوری اسلامی که به

1. Jacques Lacan
 2. point de caption
 3. nodal point
 4. moment
 5. located
 6. element

عنوان نشانه‌های دال بر تغییر رفتار آن از سوی غرب و آمریکا تحلیل می‌شود، نهایتاً به استحاله عملی جمهوری اسلامی و به تعبیری باقی ماندن صورت همزمان با تغییر سیرت آن خواهد انجامید. به طور مصداقی، تغییر رفتار جمهوری اسلامی ایران در قبال مسئله محور مقاومت، مسئله حقوق بشر، مسئله فلسطین و ... نهایتاً دال مرکزی گفتمان انقلاب اسلامی شامل عدالت محوری و ظلم ستیزی و اسلام محوری را به حاشیه خواهد برد و به ادبیات دریدایی به «شالوده شکنی» (Derrida, 1982: 10) از گفتمان مزبور منجر خواهد شد.

گفتمان رسانه‌ای - سیاسی تغییر نظام جمهوری اسلامی

حامیان سناریوی تغییر نظام اسلامی در ساختار تصمیم‌گیری سیاست خارجی آمریکا به دو جبهه اصلی حامیان تغییر قهری و حامیان تغییر دموکراتیک نظام اسلامی تقسیم می‌شوند. در حقیقت تفاوت میان این دو گروه نه در اصل و لزوم «تغییر ماهیت نظام اسلامی» بل در راه‌کارهای اجرایی مؤثری است که برای رسیدن به این هدف ترسیم و تصویر می‌شود. به رغم وجود این تفاوت، برخی محورهای مشترک میان دو طیف وجود دارد که برخی از آنها به قرار ذیل است:

1. هرگونه مذاکره و تعامل با جمهوری اسلامی به منزله «مشروعیت بخشیدن» به ماهیت ضدآمریکایی و ضد اسرائیلی آن خواهد بود که باید از آن پرهیز کرد؛
 2. شکست تجربه دیالوگ با ایران در دوره اصلاحات (دوران ریاست جمهوری آقای خاتمی) و بازگشت جمهوری اسلامی به گفتمان صدور انقلاب اسلامی (خصوصاً با استمرار سمت و سوی ضدآمریکایی آن پس از شکست تر اصلاحات در ایران) نشان داد که آمریکا تنها از راه «جدال» و نه «همکاری» باید مشکلات خود را با جمهوری اسلامی حل و فصل نماید؛
 3. در هر دو سناریو نگاه قهری یا غیرقهری به سناریوی تغییر نظام، حساب ملت ایران از دولت جمهوری اسلامی جداست و تغییر نظام اسلامی در نهایت به نفع ملت ایران خواهد بود؛
 4. گفتمان «تغییر رفتار» جمهوری اسلامی با توجه به ماهیت تغییر ناپذیر و استاتیکی نظام جمهوری اسلامی، گفتمانی از هم گسیخته است و راه به جایی نخواهد برد.
- در ادامه تلاش خواهد شد تا به طور مختصر به طیف‌بندی درونی حامیان سناریوی تغییر نظام اسلامی در آمریکا اشاره شود:

1. تغییر قهری نظام اسلامی (تغییر از راه حمله نظامی)

براساس این طرز تفکر می‌بایست بعد «چکمه‌ای» سیاست «ویلسونیسیم در چکمه» تقویت و تحکیم

شود. در این چارچوب «حمله نظامی» راه‌حل غیردموکراتیک، خشن و سخت‌افزارانه‌ای است که مقدمه‌ای لازم و گریزناپذیر برای رسیدن به شرایط دموکراسی در ساختار جمهوری اسلامی است. در حقیقت حامیان این ایده می‌پذیرند که راه‌حل آنها در قبال تهران در تعارض با «طرح خاورمیانه بزرگ» (که براساس گزارش توسعه انسانی عرب سازمان ملل در سال‌های 2002 و 2003 شکل گرفته است) قرار می‌گیرد، لیکن صرف تأکید و توجه به «تغییر از پایین» را به طور قاطعی رد می‌کنند و در عوض به تعبیر خود راه کار مؤثرتر و کوتاه‌تر یعنی «تغییر از بالا» را در دستور کار قرار می‌دهند. این مسئله دقیقاً نشان دهنده همان پارادوکسی است که بوش و تیم نومحافظه‌کاران وی در رفتار خاورمیانه‌ای از خود نشان می‌دادند.

نومحافظه‌کاران کاخ سفید از یک سو پس از واقعه 11 سپتامبر 2001، ایده و طرح آمریکایی خاورمیانه بزرگ را مطرح نموده‌اند که براساس آن زیر ساخت‌های اطلاعاتی، ارتباطی، چرخش آزاد اطلاعات و دموکراسی در این منطقه تقویت پیدا می‌کند و از سوی دیگر به جنگ با کشورهای موسوم به «محور شرارت»¹ می‌رود. طبعاً عملی شدن طرح خاورمیانه بزرگ که حاکی از قصد نومحافظه‌کاران برای تسری ارزش‌های لیبرال - دموکراسی به منطقه خاورمیانه است مستلزم به کارگیری ابزارهای نرم و غیرقهری است که این مسئله با حمله آمریکا به افغانستان و عراق پس از یازدهم سپتامبر ناسازگار است. این تعارض عاملی است که برخی نویسندگان و تئوری پردازان را واداشته تا از واژه و اصطلاح «ویلسونیسیم در چکمه» برای توصیف سیاست خاورمیانه‌ای بوش استفاده نمایند (سریع القلم، پیشین). براساس این رویکرد بوش، ارزش‌های آمریکایی (که در قالب اندیشه‌های ویلسون رئیس جمهور وقت آمریکا تجلی پیدا کرده است) می‌بایست با به کارگیری ابزارهای سخت (نظامی) به سایر مناطق جهان (از جمله خاورمیانه به عنوان یکی از استراتژیک‌ترین مناطق فعلی جهان) انتقال پیدا کند. درحقیقت براساس سناریوی «ویلسونیسیم در چکمه» راه دموکراسی و آزادی در خاورمیانه و از جمله در ایران از خشونت، جنگ و حمله نظامی می‌گذرد و چیزی فراتر از معاهدات و نهادهای چندجانبه بوده و مقولاتی مانند «مهار خشن»² و حتی در برخی موارد اعمال زور را در بر می‌گیرد. (سریع القلم، 1381: 10) این طرز تفکر خطرناک نشان می‌دهد که تز «برقراری دموکراسی به هر قیمت» تا چه حد می‌تواند به پاد و ضد خود تبدیل شود و اثر و نشانه‌ای از دموکراسی و حقوق بشر باقی نگذارد. در چارچوب همین رویکرد است که تغییر رفتار هسته‌ای ایران از طریق تغییر نظام اسلامی (پاک کردن صورت مسئله) دنبال و پیگیری می‌شود.

1. Axis of Evil
2. Strict Containment

بخشی از طیف حامیان استراتژی تغییر قهری نظام اسلامی، نومحافظه‌کاران رادیکالی هستند که متأثر از تغییر رژیم در افغانستان و عراق پس از واقعه یازدهم سپتامبر 2001 ایده مشابهی را در قبال ایران در سر می‌پرورانند. براساس ایده تئوری پردازان تغییر قهری نظام اسلامی که افرادی مانند ریچارد پرل، پاتریک کلاوسون، مایکل روبین و روثل گرش از آن به شدت حمایت می‌کنند مذاکره و دیپلماسی نمی‌تواند راه کار مؤثری برای حل و فصل مسائل فی مابین ایران و آمریکا به‌شمار رود و تنها می‌بایست از طریق حمله نظامی و تغییر نظام اسلامی این مشکلات را میان ایران و غرب حل و فصل نمود. ریچارد پرل از چهره‌های سرشناس نومحافظه‌کار آمریکا، دستیار وزارت دفاع آمریکا در دوره ریاست جمهوری ریگان و رئیس هیئت مشاورین وزیر دفاع آمریکا در دوره دونالد رامسفلد است که از او به عنوان یکی از معماران و مشوقان اصلی جنگ عراق یاد می‌شود، وی در یکی از مصاحبه‌هاش با رادیو فردا نیت خود را مبنی بر لزوم تغییر قهری حکومت دینی ایران آشکارا بیان کرده است: «به نظر من حکومت فعلی ایران نه «می‌تواند» خود را اصلاح کند و نه «می‌خواهد» که اصلاح شود؛ تنها تغییر رژیم از طریق حمله نظامی می‌توان ضامن دموکراسی و احیای حقوق فردی در ایران باشد.» (رادیو فردا، 29 / 2 / 1386) مایکل روبین و روثل گرش از کارشناسان موسسه اینترپرایز نیز از جمله چهره‌های نومحافظه‌کاری هستند که «مذاکره با جمهوری اسلامی را به منزله «مشروعیت بخشیدن به ماهیت ضد آمریکایی و ضد اسرائیلی جمهوری اسلامی» قلمداد می‌کنند. (Robin, 2006:5) پاتریک کلاوسون نیز معاون پژوهشی موسسه واشنگتن و از مسئولان موسسه پژوهشی وینپ معتقد است که شکست تجربه گفتگو با ایران در دوره اصلاحات و روی کار آمدن دولت ضدغربی پس از آن نشان داد که نه از راه «همکاری» بلکه از راه «جدال» باید با جمهوری اسلامی برخورد کرد. (Clawson, 2006:2)

2. تغییر نظام از درون

همزمان با ظهور و تقویت گفتمان و جریان تقابل‌گرای خشونت محور با محوریت حمله نظامی به ایران، جریان دیگری که در «هدف» - یعنی براندازی نظام جمهوری اسلامی - با جریان خشونت‌گرا موافق است، در عرصه سیاسی آمریکا بروز کرده لیکن ایده دیگری را برای این کار ارائه داده است. نظریه پردازان این جریان در درجه اول معتقد هستند هرگونه اقدام خشونت آمیز خصوصاً عملیات نظامی، نفرت در میان ایرانیان از آمریکا و دولت آن را برای سالیان دراز ریشه دار خواهد نمود و امکان روی کار آمدن یک دولت هوادار آمریکا را در این کشور با مشکلات زیادی روبرو خواهد ساخت.

«تت گلن کارپنتر»، معاون مطالعات دفاعی و سیاست خارجی موسسه کیتو واشنگتن در سخنرانی خود تحت عنوان «بررسی راه کارهای برخورد با برنامه هسته‌ای ایران» در این موسسه، تغییر جمهوری اسلامی از طریق مداخله خارجی را زمینه‌ساز افزایش حمایت مردم ایران از حکومت داخلی در مقابل دخالت‌های خارجی ارزیابی کرده است. (راديو آمریکا، 15 / 11 / 1386)

به علاوه پیگیری تز تغییر قهری نظام اسلامی به گونه‌ای به عنوان عاملی جدید در تشدید بی‌ثباتی و ناآرامی در نظر گرفته می‌شود که منطق درونی تغییر نظام از طریق حمله نظامی را با تردید و تشکیک مواجه می‌سازد. توماس فریدمن در مقاله‌ای در «نیویورک تایمز» در این خصوص نوشته است که: «اقدام نظامی علیه ایران منجر به اضافه شدن یک حکومت بی‌ثبات دیگر به مجموع حکومت‌های بی‌ثبات در خاورمیانه خواهد شد.» (راديو فردا، 9 / 3 / 1386)

به اعتقاد حامیان سناریوی براندازی غیرقهری، ایران به علت برخورداری از سوابق دموکراسی و وجود نهادهای مردم سالار و همچنین پتانسیل‌های موجود برای حرکت‌های مردمی و غیردولتی از استعداد و ظرفیت بالایی برای تغییر نظام سیاسی به روش‌های غیرخشونت آمیز برخوردار است. با این وجود به رغم انسجام و اتحاد ظاهری در چارچوب رویکرد تغییر غیرخشونت آمیز نظام اسلامی، دو دیدگاه یا رهیافت متفاوت در این زمینه شکل گرفته است:

رهیافت اول تحت عنوان «دیپلماسی سیاه» ضمن قائل بودن به روش غیرخشونت آمیز و جنگ نرم، «روابط رسمی» با دولت جمهوری اسلامی را نیز مدنظر قرار داده و با طرح تقابل‌گرایی از طریق تعامل‌گرایی، براندازی را براساس فشار از بالا و همراه سازی از پایین دنبال می‌کند. در حالی - که رهیافت دوم تحت عنوان «فروپاشی»، هرگونه رابطه رسمی میان دولت آمریکا و دولت جمهوری اسلامی را مردود اعلام کرده و صرفاً رابطه با جامعه، سازمان‌ها، گروه‌ها و افراد مختلف را مبنای کار خود قرار داده است.

الف) رهیافت دیپلماسی سیاه

حامیان این رهیافت خواهان استفاده از تجربیات آمریکا در برخی از کشورهای هدف در طول سالیان گذشته‌اند که از جمله آنها استفاده از راهبردهای غیرخشونت آمیز با هدف نهایی ایجاد «تغییرات ساختاری» است. این رهیافت که توسط مقامات غربی و تحلیل‌های رسانه‌ای غرب نیز مورد تأکید قرار می‌گیرد بر این مبنا استوار شده است که در داخل جمهوری اسلامی به علت وجود زمینه‌ها و بسترهای رشد دموکراسی و وجود گزاره‌های دموکراتیک در نظام فعلی، فرصت‌های مناسب برای پیشبرد راهبرد و اهداف سرنگونی حکومت فراهم خواهد آمد. به طور خلاصه براساس رهیافت

دیپلماسی سیاه به طور موازی «ارتباط انتقادی» با دولت جمهوری اسلامی و «ارتباط تعاملی» با ملت ایران مورد پیگیری قرار می‌گیرد. (عبدالله خانی، 1385: 40 - 38) به عنوان نمونه در این چارچوب می‌توان به اظهار نظر مه‌ران براتی در سمیناری تحت عنوان «برخورد با ایران: مقابله، مهار و یا مذاکره؟» اشاره کرد که تفسیر موسعی از معنای تغییر رژیم ارائه می‌دهد. بر اساس این تفسیر موسع تغییر رژیم لزوماً به معنای سرنگونی جمهوری اسلامی نیست بلکه به این معناست که بحران‌های سیاسی - اجتماعی و در نتیجه درگیری گروه‌های صاحب قدرت درون حکومتی در راستای «جابجایی در قدرت» بالا می‌گیرد و مآلاً «سیاستمداران معتدل‌تر» به جای «نیروهای خشونت طلب» می‌نشینند. با بروز این جابجایی قدرت امکان تعامل انتقادی با حاکمیت جمهوری اسلامی فراهم می‌شود. (براتی، رادیو آمریکا، 3 / 1 / 1386)

حامیان این استراتژی مدعی هستند این نوع جابجایی قدرت در ایران دارای الگوهای رفتاری - تاریخی مشابه در تاریخ معاصر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران است. به ادعای آنها پذیرش قطعنامه 598 در 23 خردادماه 1367 به مثابه نوعی جابجایی قدرت در ایران، عقب نشینی از نوعی رادیکالیسم صدور انقلابی و نهایتاً امکان پذیر شدن تعامل انتقادی با جمهوری اسلامی در نظر گرفته شده است. پال پولار، پژوهشگر بخش صلح و امنیت دانشگاه جرج تاون، که از سخنرانان سمینار فوق بوده، بر این نوع تعامل انتقادی با حاکمیت جمهوری اسلامی تأکید می‌ورزد: «اگر تغییری در ایران رخ بدهد لزوماً انقلابی یا ضد انقلابی نخواهد بود بلکه ممکن است بیشتر در جهت برقراری تعامل قدرت در نظام و یا بازسازی و یا تکامل نظام باشد و نه براندازی نظام.» (عبدالله خانی، 1385: 53)

به طور خلاصه براساس رهیافت دیپلماسی سیاه، فرایند دیپلماسی با حاکمیت و مردم به طور همزمان صورت می‌پذیرد. در حقیقت می‌توان این رویکرد را قلب معنا و مفهوم اصیل دیپلماسی سنتی قلمداد کرد. چرا که دیپلماسی را «بازی در سطح رهبران» می‌دانند و نه ارتباط گیری با مردم. در حقیقت در رویکرد سنتی به دیپلماسی، مردم اساساً از صلاحیت ارتباط دیپلماتیک برخوردار نیستند و دور زدن حاکمیت و توده‌ای کردن دیپلماسی نوعی تحریف آشکار در عرف دیپلماتیک به‌شمار می‌رود.

تفکر و رویکرد دیپلماسی سیاه میان اندیشمندان و متفکرین نومحافظه‌کار نیز نفوذ کرده است. رابرت کیگان تئوریسین برجسته نومحافظه‌کار و نویسنده کتاب معروف «بهشت و قدرت» در مقاله - ای تحت عنوان «احمق! موضوع خود رژیم است» که در واشنگتن پست در 29 ژانویه 2006 به

چاپ رسید تصریح کرده است: «آمریکا تنها دو راه را در قبال ایران در پیش رو دارد: اول این که با یک حمله تمام عیار نظامی، سرنگونی نظام و دولت جمهوری اسلامی ایران و اشغال آن را در پیش بگیرد و یا اینکه تلاش همه جانبه‌ای (شامل تنبیه نخبگان و تعامل مثبت با مردم) را برای تغییر سیاسی جمهوری اسلامی ایران از طریق راه‌کارها و ابزارهای غیر نظامی دنبال نماید.» تاکید کیگان بر راه حل دوم است. بر اساس این راه‌کار آمریکا از طریق برقراری تماس مستقیم با جمعیت جوان و غرب‌گرای ایران باتوسل به چهارراه کار ذیل، ایده فروپاشی از درون را عملیاتی نماید:

- تبلیغ و ترویج ضرورت تغییر سیاسی نظام از طریق رادیو و اینترنت؛
 - سازمان دادن به حمایت‌های بین‌المللی از اتحادیه‌های کارگری، گروه‌های مدافع حقوق بشر و تشکلات مدنی و مذهبی مخالف نظام جمهوری اسلامی؛
 - برقراری تحریم‌های اقتصادی علیه ایران؛
 - تقویت مالی پنهانی نیروهای مخالف درون نظام که خواهان استفاده از کمک‌های آمریکا هستند.
- (Kagan, 2006:7)

کیگان نیز همانند آنچه درباره عباس میلانی ذیلاً آمده است معتقد به «همزیستی توأمان دیپلماسی و تغییر دولت ایران» است و همانند آنها سیاست آمریکا در قبال اتحاد جماهیر شوروی در دهه 1970 و 1980 مبنی بر مذاکره برای خلع سلاح و کاهش تسلیحات راهبردی از یک سو و حمایت از مخالفان کمونیسم و مدافعان دموکراتیک کردن اتحادیه شوروی و افزایش سطح تماس مردم شوروی با غرب از سوی دیگر را توصیه می‌نماید. عباس میلانی و مک فال (از سرپرستان پروژه دموکراسی در ایران در دانشگاه استنفورد وابسته به انستیتوی هوور) در تاریخ 28 ژانویه 2006 با مقاله‌ای تحت عنوان «مهار تهران» که در واشنگتن پست منتشر گردید بار دیگر بر استراتژی معرفی شده در گزارش سال 2005 خود تاکید کردند و نوشتند:

«تنبیه ضعیف ایران توسط شورای امنیت سازمان ملل قطعی است ولی این امر به تنهایی کافی نبوده و نیست چرا که مردم و نخبگان ایران از برنامه هسته‌ای این کشور حمایت می‌کنند. اما در پشت صحنه رقابت جدی و گسل بزرگی میان نخبگان قدرت در ایران وجود دارد. اروپا و آمریکا باید میان مردم و نخبگان قدرت شکاف و گسل ایجاد نموده و زمینه حمایت داخلی از فعالیت‌های هسته‌ای ایران را دگرگون نمایند.» (McFaul & Milani, 2006: 21)

به نظر می‌رسد توصیه‌ها و پیشنهادات افرادی مانند عباس میلانی، مایکل مک فال و رابرت

کیگان که در چارچوب دیپلماسی سیاه می‌گنجد و از طریق دو سیاست مجزای «فشار از بالا» و «همراه سازی از پایین» به دنبال تفکیک حاکمیت و مردم است، از جایگاه و موقعیت خوب و مؤثری در میان سیاست‌گذاران کاخ سفید برخوردار است. سخنرانی سالانه جرج بوش در کنگره آمریکا و خطاب قرار دادن مستقیم شهروندان ایرانی و همچنین بیانیه وزارت خارجه آمریکا درخصوص حمایت از حقوق کارگران و رانندگان شرکت واحد در 31 ژانویه 2006 شاهد خوبی بر پیگیری این راهبرد از سوی دولت آمریکاست. بوش در 27 ژانویه 2006 در مصاحبه با شبکه تلویزیونی CBS در پاسخ به پرسش هدایت شده و معنادار باب شیفر¹ خبرنگار این شبکه در خصوص تسلیحات هسته‌ای ایران ضمن محکوم نمودن این برنامه تاکید کرد: «آمریکا با دو مخاطب در داخل ایران گفتگو می‌نماید که یکی دولت و دیگری ملت ایران است.» (سی . بی . اس، 27 ژانویه 2006).

(ب) رهیافت فروپاشی

یکی از رهیافت‌های اصلی آمریکا در عملی کردن راهبرد تغییر نرم نظام جمهوری اسلامی، استفاده از هویت‌ها و صنف‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی، جنسیتی، اقتصادی با هدف براندازی نظام اسلامی است. در رهیافت فروپاشی برخلاف رهیافت دیپلماسی سیاه به جای ارتباط انتقادی با حاکمیت صرفاً به تعاملی خنده، سیستماتیک و هدفمند با هویت‌های مختلف فوق‌الذکر پرداخته می‌شود. ادبیات گسترده‌ای درباره کارایی ارتباط با مردم و کنارگذاری حاکمیت جمهوری اسلامی به عنوان طرف گفتگو با آمریکا (دور زدن جمهوری اسلامی و برقراری دیالوگ با مردم) تولید شده است. کریستین ساینس مانیفور در یکی از شماره‌های خود در این زمینه نوشت:

«... نهایتاً آسیب‌پذیری نظام ایران امری داخلی است و نه خارجی. مشروعیت این نظام در داخل هم اکنون سخت در معرض تهدید است.» (راديو فردا، 25 / 1 / 1385)

علی کشتگر، دبیر ماهنامه اینترنتی مهین، نیز در همین خصوص بزرگ‌ترین حربه و کارآمدترین ابزار علیه جمهوری اسلامی را همان دفاع از گزاره حقوق بشر و دموکراسی و آزادی در ایران معرفی می‌کند. (راديو اسرائیل، 1 / 3 / 1385) در چارچوب همین ادبیات سیاسی است که «مایکل لدین» عضو اسبق شورای امنیت ملی آمریکا و از جمله تئوریسین‌های اصلی نئوکان، صاحب کرسی آزادی خواهی در موسسه راست‌گرای اینترپرایز و متخصص ماکیاولیسم و از طرفداران سرسخت و بسیار جدی جنگ با تروریسم و تغییر نظام در ایران معتقد است با ابتکارات و بحران‌آفرینی‌ها باید همه

1. Bob Schieffer

چیز در بیرون آمریکا زیر و رو شود. وی اعتقاد راسخ دارد که اکنون زمانه جوانان پرنرژی است که با ابتکارات انقلابی خود به دموکراسی دست پیدا کنند این طرز تفکر به دنبال انقلاب مخملین در کشورهای مختلف دنیا و همچنین توسل به جنبش‌های مرکزگرای هویتی در کشورهای کنیرالملله است. لدین همچنین در مصاحبه‌ای کاملاً از کارایی تاکتیک دور زدن حاکمیت دینی ایران سخن گفت و مدعی شده است:

«می‌دانیم بیش از 70 درصد مردم ایران مخالف رژیم حاکم هستند و در موارد دیگر شاهد این مطلب بوده‌ایم که هرگاه از مردم حمایت کرده‌ایم، پیروز شده‌ایم. اگر توانستیم با حمایت 5 تا 10 درصد مردم، حکومت شوروی سابق را سرنگون کنیم چرا نتوانیم با حمایت 70 یا 80 درصد مردم این کار را درباره ایران انجام دهیم. می‌توانیم با حمایت از گروه‌های مختلف در ایران موفق به انجام این کار شویم.» (تلویزیون فاکس نیوز، 28 / 10 / 1384)

براین مبنا جنبش‌های اجتماعی مانند جنبش دانشجویی، سندیکا‌های کارگری، جنبش زنان، هویت‌های قومی و هرگونه حرکت فرهنگی جمعی دیگر از پوسته صنفی خود خارج می‌شود و «بار سیاسی ضد حکومتی» به خود می‌گیرد. منشه امیر، مجری و کارشناس ثابت رادیواسرائیل در همین زمینه تصریح کرده است:

«تغییر رژیم بدون جنگ نیز امکان پذیر است زیرا این واقعیت که دایره وسیعی از ناراضیان داخلی از اقلیت‌های قومی گرفته تا دانشجویان، کارگران و زنان، اساتید دانشگاه، نظامیان و حتی نمایندگان مجلس یعنی حدود 60 درصد از مردم خواهان تغییر رژیم می‌باشند صرفاً نیاز به حمایت غرب از آنها دارد.» (رادیو اسرائیل، 1 / 3 / 1386)

رضا پهلوی نیز موجه‌ترین، کم هزینه‌ترین و مشروع‌ترین راه عملی شدن پروژه «رژیم چینج» را در مورد ایران تغییر دموکراتیک از درون با تکیه و سرمایه گذاری بر مردم آزادیخواه ایران (نافرمانی مدنی یا انقلاب مخملین) می‌داند. وی در این زمینه تصریح می‌کند:

این همان راه حلی است که من در مقاله‌ای در روزنامه فیگارو از آن به عنوان "راه سوم" تعبیر کرده‌ام که راهی در میانه حمله نظامی (برای تغییر نظام) و مذاکره (برای تغییر رفتار) قرار می‌گیرد. این نافرمانی مدنی باید از طریق

حمایت از مبارزه فراگیر ملی، یک اعتصاب سراسری کارگری و اعتراض عمومی از جانب اصناف مختلف جامعه یعنی زنان، دانشجویان، نویسندگان، روزنامه نگاران، دانشگاهیان، کشاورزان و اقلیت‌ها صورت پذیرد. (رادیو فردا، 16 / 3 / 1386)

به این ترتیب در رهیافت فروپاشی، کاخ سفید مشروعیت و حیثیت سیاسی جمهوری اسلامی را نمی‌پذیرد و اساساً هرگونه «دیپلماسی رسمی» را به کنار می‌گذارد. براساس شگرد فروپاشی نه تنها حساب قاعده هرم سیاسی (جامعه) از رأس این هرم (حاکمیت) جدا می‌شود بلکه جنبش‌های به اصطلاح مدنی و مردمی به عنوان «بازیگران اصلی» تغییر نظام مطرح می‌شوند. مهدوی با عنوان کارشناس مسائل ایران، در مصاحبه‌ای با رادیو اسرائیل بر نقش محوری مردم تأکید ورزیده است:

«بازیگر اصلی تغییر رژیم در ایران خود مردم هستند و نه عامل و نیروی خارجی. در حقیقت تا زمانی که همه ملت ایران و تمام نیروهای فعال کشورمان در این مبارزه مشارکت نکنند به هیچ وجه نمی‌توانیم به کمک کشور دیگری اعتقاد داشته باشیم. بنابراین ایرانیان خود در هر کجای جهان که هستند مخصوصاً در ایران باید احساس مسئولیت کنند.» (رادیو اسرائیل، 14 / 3 / 1386)

به طور کلی در رهیافت فروپاشی، جزء «فشار از بالای» دیپلماسی سیاه حذف می‌شود و بیشترین سرمایه گذاری آمریکا روی «همراه سازی از پایین» گذاشته می‌شود. با برداشتی آزاد از اندیشه‌های میشل فوکو در خصوص ماکروفیزیک و میکروفیزیک در دنیای جهانی شده امروز دیگر نمی‌توان روابط بین الملل را به روابط دولت - دولت یا گروه‌های غیردولتی صرف محدود کرد. در شرایط کنونی یک دولت می‌تواند بدون چانه زنی با سران دولتی - رسمی، مستقیماً وارد مذاکره با افراد، گروه‌ها و سازمان‌های غیردولتی و علی‌الخصوص افراد و گروه‌های اپوزیسیونی شود. به عبارت دیگر شگرد نوین قدرت‌های جهانی دور زدن حکومت‌ها از درون و نشان دادن آنها پای میز مذاکره و به تعبیر دقیق‌تر در موضع عقب نشینی از آنچه است که مغایر با اهداف و منافع بازیگران به اصطلاح قدرتمند قلمداد می‌شود.

در حقیقت در این رویکرد هرگونه تعامل و ارتباط انتقادی با مقامات رسمی جمهوری اسلامی ایران به مثابه عاملی اعتباربخش به ماهیت این نظام تلقی می‌شود که باید از آن پرهیز نمود و در عوض بر ضرورت گفتگو با مردم ایران تأکید کرد. به عنوان نمونه جیمز وولسی، رئیس اسبق سازمان

سیا در یکی از جلسات کمیته روابط خارجی مجلس نمایندگان آمریکا تحت عنوان «گام‌های بعدی در بحران ایران» خاطر نشان کرد:

«هرگونه دیالوگ با دولت ایران به ماهیت جمهوری اسلامی مشروعیت خواهد بخشید به جای گفتگو با دولت جمهوری اسلامی باید با مردم، دانشجویان و فعالان سیاسی و رهبران مدنی ایران از طریق اینترنت و تکنولوژی مدرن گفتگو کرد.» (راديو فردا، 26 / 10 / 1385)

رهیافت فروپاشی آمریکا درخصوص تغییر نظام اسلامی به دکترین امنیتی نرم افزارانه اروپایی‌ها نزدیک‌تر از سایر رهیافت‌هاست. در حقیقت اروپایی‌ها همانند برخی آمریکایی‌ها از لحاظ فکری عمدتاً از جریانی که موافق خلق دوآلیسم و ثنوتی میان مردم (به مثابه حاملان و عاملان دموکراسی و آزادی غربی) و حاکمیت (به مثابه سدی در مقابل جریان دموکراسی خواهی) است، حمایت می‌کنند. «بوروس جکسون» یکی از اعضای هیأت مدیره مؤسسه آمریکایی «پروژه‌ای برای قرن جدید آمریکایی»¹ و نیز مؤسس و رئیس پروژه «دموکراسی‌های در حال گذار» که سال‌ها در زمینه «پیشبرد دموکراسی» در کشورهای بلوک شرق سابق فعالیت می‌کرد، در همین زمینه تصریح نموده است:

«راه حل مؤثر در قبال ایران در پیش گرفتن رویکرد مشترک میان آمریکا و اروپا مبنی بر ارتقاء ارزش‌های دموکراتیک و غربی در ایران است. در حقیقت تغییر رژیم در ایران می‌بایست پیگیری شود لیکن نه با توسل به مواضع ژئوپولیتیک بلکه با وسایل حقوقی بشری.» (راديو فردا، 23 / 2 / 1386)

جوزف لیبرمن، سناتور ارشد آمریکایی هرچند که از حامیان سرسخت جنگ عراق است و هرچند در یک برنامه تلویزیونی شبکه CBS در دهم ژوئن 2007 (بیستم خرداد 1386) در واکنش به آنچه آموزش و تجهیز برخی گروه‌های تروریستی عراقی در خاک ایران خواند، ایران را تهدید به «حمله نظامی» نمود، لیکن اساساً خوشبینی زیادی به تغییر نظام اسلامی از طریق غیر نظامی (نرم) و به ویژه با استفاده از تجربه فروپاشی شوروی دارد: «ما باید از هر حرکتی که بتواند به تغییر رژیم در ایران کمک کند، حمایت کنیم. منظور من حمایت از نیروهای اپوزیسیون و نیروهای اصلاح طلب است. ما همان‌طور که در مورد اتحاد جماهیر شوروی عمل کردیم باید مردم ایران را هم کمک کنیم

1. Project for new American Century

تا سرنوشت خود را علیه تندروها به دست گیرند.» (راديو فردا، 25 / 1 / 1386)

نکته قابل توجه در اظهارات لیبرمن علاوه بر شبیه سازی او میان تجربه و الگوی فروپاشی شوروی و فروپاشی نظام جمهوری اسلامی ایران، نوعی یکسان انگاری ای است که وی میان «نیروهای اپوزیسیون» و «نیروهای اصلاح طلب» به وجود آورده است. براساس این منش نادرست تحلیلی «اصلاح طلبان» نیز مانند اپوزیسیون تغییر و اصلاح نظام اسلامی را نه در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی بلکه خارج از آن و به مدد فرو ریختن کامل بنای آن جستجو می کنند. این در حالی است که نیروهای اصلاح طلب همواره به ظرفیت های قانون اساسی و در نتیجه پتانسیل جمهوری اسلامی برای اصلاح پذیری، تغییرپذیری اعتقاد دارند.

به طور خلاصه، رهیافت فروپاشی آمریکا در تعارض با عرف دیپلماتیک و به رسمیت شناخته شدن ماهیت و موجودیت دولت ها قرار می گیرد. در این رهیافت طرف آمریکا به عنوان یک دولت - ملت نه دولت جمهوری اسلامی بلکه افراد، گروه ها، اصناف، جنبش ها، سندیکاها و موسسات غیر انتفاعی در قالب ان . جی . اوها هستند که می بایست در یک پروسه به اصطلاح «توانمندسازی» یا «ظرفیت سازی» در تقابل با موجودیت سیاسی نظام حاکم قرار بگیرند. در مجموع مهم ترین موضوعات مورد توجه رویکرد فروپاشی با توجه به مطالب، اظهارنظرها، رفتارها و پشتیبانی های مقامات آمریکایی در چهار مقوله قابل طبقه بندی است (عبدالله خانی، 1385: 71 - 66)

سامان دهی طرح «کمک به دموکراسی»

این سامان دهی شامل ترویج لیبرالیسم، فردگرایی رادیکال و ترویج مخالفت با حکومت های مستقل و مخالفت با جمهوری اسلامی ایران از طریق انتشار نظریه ها، رهیافت ها و عقاید متناسب به وسیله نشریات، کتب و رسانه های مرتبط است. «بری لوین کران» مدیرکل اسبق وزارت خارجه آمریکا در امور حقوق بشر، دموکراسی و امور کارگری در همین خصوص به صراحت بیان داشته است:

«کانون فعالیت های من به عنوان مدیرکل وزارت خارجه آمریکا بر تغییر رفتار رژیم ایران متمرکز می ماند و این تغییر رفتار از طرق مختلفی مانند حمایت های کنگره از برنامه های مختلف، پخش برنامه های رادیو و تلویزیونی در ایران، مبادله استاد و دانشجو و برنامه حمایت از سازمان های غیردولتی که کنگره آمریکا بودجه آن را در اختیار وزارت امور خارجه آمریکا قرار داده است، پیگیری می - شود.» (راديو آمریکا، 15 / 12 / 1385)

البته به نظر می رسد منظور آقای کران از تغییر رفتار نظام در اینجا تغییر و قلب ماهیت خود نظام

جمهوری اسلامی از درون باشد. به دیگر سخن این طرز تفکر در چارچوب سنت سیاسی نومحافظه-کاران مبنی بر تغییر نظام اسلامی با مبانی و رویکرد نرم جای می‌گیرد. همچنین در راستای تکمیل اظهارات مدیرکل وزارت خارجه آمریکا در امور حقوق بشر «توماس فریدمن» نویسنده سرشناس آمریکایی در بخشی از مقاله‌اش در نیویورک تایمز به مقامات آمریکا توصیه می‌کند که 50 هزار ویزا در اختیار جوانان ایرانی برای تحصیل در دانشگاه‌های آمریکا قرار دهند. (راديو فردا، 11 / 11 / 1385)

طراحی و اجرای روش‌های غیرخشونت آمیز

طراحان رهیافت فروپاشی مینا و اصل را روش‌های غیرخشونت آمیز در مقابله با نظام‌های سیاسی مخالف آمریکا قرار داده‌اند. آنها برای نهادینه کردن و افزایش مهارت مرتبطان خود از امکانات متعددی استفاده کرده‌اند. به عنوان مثال فعال‌سازی «موسسه آلبرت انیشتین» که جزوات، کتاب‌ها و مقالات آموزشی متعددی را در خصوص روش‌های غیرخشونت آمیز در خود جای داده است و برای سهولت استفاده خوانندگان ایرانی به زبان فارسی ترجمه شده است و یا نوشتن کتاب‌های مختلف در چارچوب این روش‌ها و انتقال آنچه تجربیات دیگر کشورها و در نهایت ایجاد دفاتر آموزشی در کشورهای همجوار در این چارچوب قابل بررسی هستند.

ترغیب به اعتراض، اعتصاب، بزرگنمایی حرکت‌های اعتراضی، آموزش چگونگی شکل دادن به تظاهرات خیابانی، شب پایی و مواردی از این دست از جمله روش‌های مطرح از سوی صاحبان این پروژه (طرح‌های غیرخشونت آمیز ضدحکومتی) است. مهرداد درویش پور که همواره به عنوان استاد جامعه‌شناسی با رادیوهای بیگانه گفتگو می‌کند صراحتاً ضمن رد هرگونه تغییرقهری، تنها راه حل مؤثر برای «تغییر نظام» را تلاش برای شکل بخشیدن به یک انقلاب نارنجی در ایران توسط نیروهای به اصطلاح «دموکراسی خواه مسالمت جوی» می‌داند. (راديو آمریکا، 27 / 1 / 1385)

رسانه‌های بیگانه عملی شدن بی‌نقص این پروژه را که گفته می‌شود از طریق اعمال فشار بین‌المللی فزاینده و حمایت از ناراضیان داخلی به طور همزمان سازمان می‌یابد، مسالمت‌آمیزترین و بی-دردسرت‌ترین صورت گذار به دموکراسی در ایران قلمداد می‌نمایند.

راه‌اندازی جنبش‌های فرهنگی - اجتماعی

نقطه ثقل تمرکز رویکرد فروپاشی در جنگ نرم فعالیت‌هایی با صبغه اجتماعی و فرهنگی است. در این پروژه با زیرکی راه‌کارهایی که منجر به رویارویی مستقیم میان نظام سیاسی و هواداران آن از یک سو و جریان‌های تابع این رویکرد از سوی دیگر می‌شود، مسدود می‌گردد. این رهیافت

مسیرهای جدیدی که «نظام سیاسی حساسیت زیادی نسبت به آنها ندارد» و یا راه‌های فرار مناسب قانونی دارد انتخاب می‌نماید و نقطه عزیمت خود را موضوعاتی می‌گذارد که ضمن وجود آسیب‌پذیری‌های داخلی، ظرفیت‌های مناسبی برای آن وجود دارد. به عنوان مثال تمرکز بر مقوله جوانان، اقشار آسیب‌پذیر، زنان، قومیت‌ها، معضلات اجتماعی، تئاتر، سینما، موسیقی و مواردی از این دست از جمله محورهای مورد توجه آنان می‌باشد.

اهمیت روی آوردن آمریکا به جنبش‌های اجتماعی و فرهنگی از آنجایی بیشتر مشخص می‌شود که همواره بیشترین حساسیت جمهوری اسلامی صرف جنبش‌های امنیتی و حقوق بشری می‌شود. این حساسیت بالا یکی از انگیزه‌های اصلی روی آوردن واشنگتن به جنبش‌های فرهنگی و اجتماعی است. نامه اخیر عمادالدین باقی که هم اکنون در محافل رسانه‌ای غرب و رادیوهای بیگانه از او به عنوان رئیس انجمن دفاع از حقوق زندانیان سیاسی در ایران یاد می‌شود به سازمان‌های جهانی حقوق بشر در همین زمینه حاکی از وجود چنین حساسیتی است:

آمریکایی‌ها از یک طرف رسماً اعلام می‌کنند که درصدد تغییر رژیم هستند و از طرف دیگر بدون این که شفاف عمل کنند مبالغی به برخی سازمان‌های داخلی می‌دهند و این موجب می‌شود که کل جامعه مدنی ایران و فعالان حقوق بشر و دموکراسی در معرض سوء ظن قرار بگیرند و حکومت هم به این دلیل احساس خطر می‌کند و فکر می‌کند از هر سو دارد تهدید می‌شود و حتی خودشان به زبان آوردند که خطر توطئه انقلاب مخملین وجود دارد طبیعتاً این یک بهانه‌ای می‌شود برای اذیت و آزار نیروهای مستقل فعال در عرصه حقوق بشر و دموکراسی. (رادیو کلن، 30 / 2 / 1386)

ایجاد انسجام در اپوزیسیون داخل و خارج از کشور

یکی از تاکتیک‌های برجسته مدنظر حامیان ایده و رهیافت فروپاشی جمهوری اسلامی به کارگیری مؤثر و کارآمد گروه‌های اپوزیسیون داخل و خارج از ایران است. براساس این تاکتیک براندازانه غرب و به ویژه آمریکا می‌کوشد تا از اختلافات و شکاف‌های مرامی و ایدئولوژیک میان گروه‌های مختلف اپوزیسیونی داخل و خارج از کشور فراتر رود و نوعی مانیفست تئوریک و عملی پیش روی اپوزیسیون طراحی و تدوین نماید. به عنوان نمونه حسن ماسالی عضو فعال اتحادیه (اپوزیسیون) جمهوریخواهان در مصاحبه‌ای بر ضرورت تشکیل این اتحاد استراتژیک تاکید می‌ورزد. به عقیده وی، ایجاد یک «اپوزیسیون فراگیر، فراایدئولوژیک و هماهنگی میان اپوزیسیون داخلی و خارجی» با هدف تغییر

بنیادی رژیم یک اصل ضروری است. (راديو آمریکا، 19 / 1 / 1386) به طور مشابهی عباس میلانی، استاد علوم سیاسی دانشگاه استنفورد و لری دایموند از دیگر سرپرستان پروژه دموکراسی در ایران در دانشگاه استنفورد وابسته به انستیتوی هوور، وجود «پوزیسیون متحد» را یک ضرورت اجتناب ناپذیر می‌دانند و معتقد هستند این اپوزیسیون «می‌تواند» متشکل از گروه‌های مختلف سیاسی جدید و قدیم باشد. (سایت گذار، مهر 1385) آنگونه که نیکولای لئونوف، رییس وقت اداره اطلاعاتی کا. گ. ب در مکزیک، تصریح می‌کند یکی از سه عنصر اصلی لازم برای بروز انقلاب-های رنگی در کشورهای هدف «وجود اپوزیسیون متشکل و هدفمند» است که نبود آن یک نقصان و کمبود اساسی در راه تکرار تجربه انقلاب‌های نارنجی کشورهای اروپای شرقی در مورد جمهوری اسلامی ایران است. (گنجی، راديو فرانسه، 30 و 31 / 3 / 1385)

نکته قابل توجهی که بیان آن در پایان توضیح رهیافت فروپاشی ضروری به نظر می‌رسد آن است که نوعی گرایش و جریان غالب برای عادی جلوه دادن این رهیافت ضدامنیتی در محافل رسانه‌ای غرب وجود دارد. براساس این جریان سازی تبلیغی تلاش می‌گردد تا پیگیری ایده فروپاشی از دایره و خطوط قرمز نظام سیاسی ایران خارج شود و به مدد فضا سازی رسانه‌ها به امری بدیهی، قانونی، مرسوم و معروف مبدل شود و در مقابل، گاردگیری جمهوری اسلامی و قانون اساسی در مقابل تغییر نظام اسلامی به مثابه رفتاری ضد دموکراتیک و ضد آزادی ترسیم و تصویر شود. عباس میلانی در مصاحبه‌ای در این خصوص مدعی شد:

«در قانون اساسی جمهوری اسلامی برخلاف قانون اساسی آمریکا «حق تغییر رژیم» جزء لایتجزای حقوق اساسی به‌شمار نمی‌رود چرا که در ساختار جمهوری اسلامی مفهوم ولایت فقیه این حق را از مردم سلب کرده است.» (راديو فردا، 10 / 3 / 1386)

سناریوی تغییر رفتار جمهوری اسلامی

در مقابل طیف ذی نفوذی که در دستگاه تصمیم سازی آمریکا «پروژه تغییر نظام اسلامی» را به دو شیوه سخت افزاری (حمله نظامی) و نرم افزاری (رهیافت دیپلماسی سیاه و رهیافت فروپاشی) دنبال می‌کنند، طیف دیگری وجود دارند که معتقدند به جای سرمایه گذاری بر تغییر ماهیت و سرشت جمهوری اسلامی باید بر روی تغییر رفتار آن سرمایه گذاری نمود. این تغییر رفتار از نظر حامیان این رویکرد که در برخی تعابیر به عنوان «رویکرد تعامل گرایی» شناخته می‌شود، مداخله آمریکا با هدف براندازی می‌تواند دولت ایران را کاملاً تقویت کند. براساس این رویکرد، دولت جمهوری اسلامی

ایران همه ابزارهای قدرت در کشور را در اختیار دارد و مخالفان جمهوری اسلامی متحد نبوده و همبستگی مؤثری میان آنها وجود ندارد که بتواند ماهیت و موجودیت نظام حاکم را به چالش بطلبد. حامیان رویکرد تغییر رفتار معتقدند اتخاذ رویکرد تعامل گرایانه برای آمریکا سخت نخواهد بود چرا که این کشور قبلاً نیز با وضعیت‌های مشابه روبه‌رو بوده است. دونالد ریگان در دهه 80 با وجودی که اتحاد جماهیر شوروی را «شیطان بزرگ» می‌نامید، سال‌ها ایدئولوژی و رفتار شوروی را تحمل کرد، روابط دیپلماتیک خود را با مسکو قطع ننمود و طی این فرآیند به نتایج سودمند و عملی برای هر دو طرف دست یافت.

این رویکرد را اروپائیان و تعدادی از اعضای وقت دولت بوش بشر ترجیح می‌دادند و معتقد بودند که این همکاری نباید یکطرفه باشد و می‌تواند در برگیرنده این موضوع باشد که اگر ایرانیان خواهان سود بردن از روابط جدید هستند، باید رفتارشان را تغییر دهند. به اعتقاد این افراد، تغییر در مسیر سیاست‌های ایران زمانی حاصل خواهد شد که روابط دو جانبه بر مبنای «منافع مشترک» و نه «نقاط تضاد» استوار شده باشد. (Kemp, 2004:18) این رویکرد، ظاهراً برخلاف رهیافت دیپلماسی سیاه، روابط سیاسی را به عنوان ابزاری در خدمت هدف براندازی جمهوری اسلامی تلقی نمی‌نماید بلکه بر معادله حل چالش‌ها و رسیدن به یک روابط متعادل و قابل پذیرش دو طرف تأکید دارد. حوزه‌های چهارگانه‌ای که حامیان ایده تعامل گرایانه به دنبال تغییر رفتار جمهوری اسلامی در آنها هستند عبارتند از: 1. مسئله هسته‌ای ایران و به طور کلی سلاح‌های کشتار جمعی 2. حمایت از تروریسم 3. اخلال در روند صلح خاورمیانه 4. وضع حقوق بشر. به عنوان مثال «توماس پیکرین» معاون اسبق وزارت خارجه آمریکا و «تام لتوس» رئیس اسبق دموکرات کمیته روابط خارجی مجلس نمایندگان آمریکا در نشست بررسی مسایل ایران در یکی از جلسات روابط خارجی مجلس نمایندگان آمریکا تحت عنوان «گام‌های بعدی در بحران ایران» ضمن تأکید بر «گفتگوهای چند جانبه» با ایران در موضوعات چهارگانه مزبور خاطر نشان می‌کند که «استراتژی خاتمه بخشیدن به برنامه هسته‌ای ایران از طریق تغییر رژیم» نادرست است. (رادیو بی بی سی، 22 / 10 / 1375)

مراکزی نظیر موسسه بروکینگز، شورای غیردولتی روابط خارجی، مرکز نیکسون، بنیاد کارنگی برای صلح جهانی و مرکز بین‌المللی وودرو ویلسون و محققانی چون جفری کمپ، ری تکیه، زیگیو برژینسکی، ریچارد هاوس و هنری کسینجر نمایندگان رویکرد تعامل‌گرا و تغییر رفتار به-شمار می‌روند. به عنوان نمونه کریم سجاد پور، عضو بنیاد کارنگی برای صلح جهانی در نشستی تحت عنوان «برخورد با ایران: مقابله، مهار و یا مذاکره؟» در ادعایی نادر ضمن تأکید بر «تعامل پذیر»

بودن جمهوری اسلامی ایران تصریح نمود که «رهبر ایران بقاء نظام اسلامی را با تغییر رفتار معامله خواهد کرد.» (راديو آمریکا، 30 / 12 / 1385) به زبان و ادبیات انقلاب اسلامی، براساس این دیدگاه، از آنجا که «حفظ نظام از اوجب واجبات است»، رهبران جمهوری اسلامی با درک دقیق این مصلحت اعظم حاضرند تا در ازای «تغییر رفتار» خود در موضوعات چهارگانه مذکور «حفظ موجودیت نظام اسلامی» و بقاء آن را به دست آورند.

نمونه و شاهد دیگری که در چارچوب رویکرد تعامل‌گرا محور مورد ارزیابی قرار می‌گیرد سخنرانی «ری تکیه» از کارشناسان ارشد شورای روابط خارجی آمریکا در نشست این شورا در 22 فوریه 2007 تحت عنوان «تنش زدایی از مناسبات ایران و آمریکا» است. وی که نویسنده کتاب معروف «ایران مخفی: پارادوکس و قدرت در درون جمهوری اسلامی»، سردبیر نشریه برجسته «نشال اینترست» و استاد دانشگاه‌های دفاع ملی، بیل و کالیفرنیا نیز هست در این سخنرانی تصریح نمود:

آمریکا باید با اذعان به قدرت رو به رشد منطقه‌ای ایران و پایداری رژیم تهران از سیاست بی‌ثمر خود درخصوص تغییر رژیم ایران از جمله حمایت 75 میلیون دلاری از تبعیدی‌های ایرانی و شبکه‌های تلویزیونی که برای ایرانی‌ها برنامه پخش می‌کنند، دست بردارد. این آرمان‌گرایی آمریکایی درخصوص ایران اشتباه است. ایران برخلاف اروپای شرقی در دهه 1980، جنبش مخالف منسجمی ندارد که تمایل داشته باشد از کمک مالی آمریکا برخوردار باشد. تجربه گذشته نشان می‌دهد که می‌توان رفتار ایران را تغییر داد و به سوی بهتر شدن هدایت کرد. برای مثال در دهه 1990 مشوق‌های مناسب، تهران را تشویق کرد ترور مخالفانش را در اروپا و حمایتش را از برخی فعالیت‌های خاص در خلیج فارس متوقف کند. (Takeyh, 2007:24)

شورای روابط خارجی آمریکا و برخی شخصیت‌های فعال سیاسی و مقامات اسبق و فعلی آمریکا در آن نیز به نحوی رویکرد تغییر رفتار ایران را مورد توجه قرار داده‌اند. شورای روابط خارجی که ادعا می‌کند موسسه‌ای غیرحزبی و غیردولتی است و البته با سیاستمداران میانه‌روی حزب جمهوریخواه ارتباط دارد در 19 ژوئیه 2004، گزارشی را درخصوص جمهوری اسلامی با عنوان «ایران، زمانی برای یک رهافت نو» منتشر نمود. گزارش ویژه این شورا در 91 صفحه و با سرپرستی زیگینو برژینسکی (مشاور اسبق امنیت ملی) و رابرت گیتس (رئیس سابق سازمان سیا و وزیر دفاع کنونی

آمریکا) و ریچارد هاس (رئیس این شورا و مسئول سیاستگذاری وزارت امور خارجه آمریکا در دوره اول جرج دبلیو بوش) تهیه شده است. کارشناسان و اعضای برجسته شورای روابط خارجی آمریکا به عنوان نمایندگان تفکر و رویکرد تعامل گرا (رهیافت تغییر رفتار) در این گزارش بر این نکته تصریح نموده‌اند که با وجود دگرگونی‌های سیاسی عمیق و نارضایتی‌های عمومی، امکان وقوع انقلابی دیگر در ایران وجود ندارد.

به طور خلاصه از منظر رویکرد تعامل گرا در حال حاضر نیروهایی که متعهد به حفظ نظام کنونی ایران هستند، کنترل کاملی بر کشور دارند و تنها نماینده رسمی این کشور به‌شمار می‌آیند. رابرت گیتس با بیان این که مؤثرترین راه برای «تغییر رفتار ایران» اعمال فشارهای دیپلماتیک و اقتصادی است (رادیو آمریکا، 29 / 1 / 1386)، در حقیقت گزینه «تغییر رفتار» به جای «تغییر رژیم» را تلویحاً پذیرفته است.

بنابراین از این منظر نه تنها تلاش مستقیم آمریکا برای سرنگونی جمهوری اسلامی امکان موفقیت ندارد بلکه تغییر دولت از طریق مداخله خارجی نیز کمکی به حل مشکلاتی که سیاست‌های ایران مسبب آن بوده‌اند نمی‌نماید به همین علت است که از نظر حامیان ایده تغییر رفتار، «ماندگاری جمهوری اسلامی» از یک سو و نگرانی‌های موجود درخصوص سیاست‌های ایران از سوی دیگر چاره‌ای برای آمریکا نمی‌گذارد جز این که به جای «انتظار برای سرنگونی» با «حکومت کنونی» تعامل نماید. (مالون، 1383: 11)

ماهیت اختلاف در برخورد با جمهوری اسلامی ایران

روایت و خوانش رویکردها و رهیافت‌های متفاوت و متضاد در دستگاه تصمیم‌گیری آمریکا درباره «نوع برخورد» با ایران در نگاه اول برملا کننده فرایند دشوار اجماع‌سازی میان نهادها و شخصیت‌های مهم و تاثیرگذار آمریکا در اتخاذ روشی متناسب و کارآمد در این خصوص است. در پرده‌های اول سناریوی مطرح شده در خصوص موجودیت جمهوری اسلامی «تماشاگر» این تماشاخانه به سرعت به این تحلیل بسیط می‌رسد که بقاء یا اضمحلال این نظام سیاسی به بغرنج‌ترین و عمیق‌ترین گسل در سیاست خارجی خاورمیانه‌ای آمریکا مبدل شده است به گونه‌ای که آواها و پژواک‌های ضد و نقیضی در این خصوص از واشنگتن به گوش می‌رسد که گیج‌کننده و گمراه‌کننده است و امیدهای زیادی را درخصوص «تجیر شیطان بزرگ» در دل مقامات جمهوری اسلامی زنده می‌کند. با این وجود وقتی پرده آخر این سناریو بالا می‌رود داستان نمایشنامه «برخورد آمریکا با ایران» به گونه‌ای دیگر روی سن نمایانگر می‌شود. براساس این نمایشنامه جدید با وجود اختلافات تاکتیکی و

زودگذر میان مقامات واشنگتن پیگیری یکی از دو سناریوی «تغییر نظام» یا «تغییر رفتار»، نوعی «اجماع پنهان» و قاطع در برخورد با جمهوری اسلامی ایران وجود دارد. در ادامه تلاش خواهد شد تا ضمن واکاوی برخی اختلاف نظرهای مزبور در دستگاه تصمیم گیری آمریکا به روایت و سنتزی جدید از آمل و اهداف واقعی واشنگتن در قبال ماهیت نظام اسلامی دست یابیم:

روایت اول: واقعی بودن تضاد در اجماع سازی علیه ایران

روایت خوشبینانه آن است که مقامات واشنگتن در فرایند تصمیم سازی قاطع و منسجم علیه جمهوری اسلامی (مبنی بر پذیرش ماهیت جمهوری اسلامی یا تغییر آن) در نوعی سردرگمی و ابهام گرفتار شده‌اند. آنگونه که رادیو فردا در یکی از برنامه‌های خود تصریح می‌نماید به نظر نمی‌رسد که آمریکا سیاست قاطع و روشنی را در قبال ایران اتخاذ کند:

در واشنگتن دو گروه با هم بر سر تصمیم گیری در قبال نوع برخورد با ایران اختلاف نظر دارند: نومحافظه کاران (دست راستی‌ها) که با بی‌فایده دانستن شیوه مذاکره با تهران، خواهان تغییر رژیم ایران هستند (که خود دو مکانیسم و ساز و کار دارد: تغییر قهری یا تغییر نرم مشتمل بر دیپلماسی سیاه و فروپاشی) و برخی دیگر از محققان، تحلیلگران و مقامات معتقدند که باید به جای تغییر رژیم، بر تغییر رفتار از طریق اعمال تحریم‌های اقتصادی و منزوی کردن جمهوری اسلامی متمرکز شد. (رادیو فردا، 26 / 3 / 1386)

صفا حائری، روزنامه نگار در لندن، در مصاحبه‌ای در تأیید جدی و واقعی بودن اختلاف نظر میان مقامات واشنگتن در اتخاذ روشی هماهنگ و منسجم در برخورد با ایران اختلاف در نحوه تعامل با جمهوری اسلامی ایران را مقوله‌ای جدی و غیرقابل انکار می‌داند و معتقد است همان گونه که در عالی‌ترین سطوح تصمیم گیری جمهوری اسلامی درباره نحوه تعامل با جامعه بین‌المللی و آمریکا اختلاف نظر وجود دارد (خسونت و برخورد یا آشتی و همکاری)، در آمریکا نیز همین فضا به شکل سنگین‌تری وجود دارد. در آمریکا دو گروه شامل نومحافظه کاران در یک طرف و برخی مقامات وزارت خارجه، سیا و نظامی‌های ارشد در طرف دیگر وجود دارند. گروه اول بیشتر بر تغییر رژیم در ایران تأکید دارند در حالی که گروه دوم بر تغییر سیاسی اصرار می‌ورزند. (رادیو آمریکا، 12 / 11 / 1385)

در چنین فضایی که گزاره جدی بودن اختلاف نظرهای سیاسی آمریکا در برخورد با ایران مطرح می‌شود، برخی مطبوعات غربی و آمریکایی نیز وارد عمل شده‌اند. در همین راستا روزنامه نیویورک

تایمز نیز به نقل از برخی مقامات ارشد آمریکایی در مقاله‌ای نوشت: «بحث درباره چگونگی برخورد با ایران در دولت آمریکا به اختلاف نظر میان دو گروه هوادار گفتگو و حمله نظامی دامن زده است. در این راستا اختلاف نظر اصلی میان برخی مقامات میانه روی وزارت خارجه و نومحافظه کاران است. در حالی که افرادی مانند کاندولیزا رایس در زمانه کنونی بیش از هر زمان دیگری بر ایده دیپلماسی و مذاکره با ایران تأکید می‌کند، نومحافظه کارانی مانند دیک چنی، ریچارد پریل، جان بولتون این طرز تفکر رایس و همفکرانش را به چالش می‌کشانند.» (رادیو فردا، 26 / 3 / 1386) به طور مشابهی مایکل لدین، معتقد است که «معمولاً» سیاست‌های وزارت خارجه آمریکا در خصوص پیگیری سناریوی تغییر نظام یا تغییر رفتار ایران با اظهارات و سیاست‌های جرج واکر بوش در تناقض است. (رادیو فردا، 2 / 4 / 1386)

در مجموع به نظر می‌رسد دلایل چندی موجب شده است تا شاهد نوعی چرخش ظاهری در ادبیات سیاسی مقامات آمریکا در قبال نظام جمهوری اسلامی و ماهیت و موجودیت آن باشیم. به دیگر سخن عواملی مانند ناامیدی و اشدت به تغییر قهری و نرم نظام اسلامی و امکان تهییج جنبش‌های اجتماعی شکست سیاست تغییر قهری رژیم در عراق و بحران امنیتی پس از سقوط رژیم بعث در این کشور (خلجی، رادیو آمریکا، 3 / 1 / 1386) و نیز آنگونه که فدمن، کارشناس خاورمیانه در شورای روابط خارجی آمریکا، می‌گوید علل ریشه‌ای‌تر، تاریخی‌تر و بنیادی‌تر دیگری مانند تجربه رویش و نمو روحیه آمریکاستیزی پس از کودتای 28 مرداد 1332 (فدمن، رادیو آمریکا، 22 / 1 / 1386) که البته پس از نزدیک به سه دهه زمینه‌ساز وقوع انقلاب اسلامی ایران شد، موجب شده است تا گفتمان تغییر نظام اسلامی تا حد زیادی افول پیدا کند و در عوض بر گفتمان تغییر رفتار تمرکز و توجه بیشتری شود. این گفتمان جدید خصوصاً پس از انتشار گزارش کمیسیون بیکر - همیلتون با جدیت بیشتری دنبال می‌شود. براساس این چرخش گفتمانی نقطه نظرات طراحان سیاست تغییر رفتار ایران به خصوص در وزارت خارجه آمریکا و در سطح مشاوران ارشد کاندولیزا رایس بیش از گذشته مورد توجه قرار می‌گیرند که معتقدند می‌توان از طریق فشارهای بین‌المللی و وضع تحریم‌های شدیدتر اقتصادی، رفتار جمهوری اسلامی را به ویژه در مسئله هسته‌ای تغییر داد. (سبحانی، رادیو بی بی سی، 25 / 2 / 86). کاندولیزا رایس وزیر خارجه آمریکا و شان مک کورمک مدیرکل روابط عمومی وزارت خارجه آمریکا که از وی به عنوان سخنگوی دستگاه دیپلماسی آمریکا یاد می‌شود در همین ساحت و چارچوب گفتمان تغییر رفتار جای می‌گیرند. رایس، وزیر خارجه اسبق ایالات متحده، در پاسخ به پرسش خبرنگار فاکس نیوز که پرسیده بود: «شما از

ایران چه می‌خواهید: آیا شما تغییر رژیم می‌خواهید یا می‌خواهید آنها رفتارشان عوض شود؟» تصریح کرد: «اگر ایران حاضر شود دست از جاه طلبی‌های اتمی‌اش که می‌تواند به سلاح اتمی تبدیل شود دست بردارد، ما حاضریم در مورد تجارت و حتی سیاست صحبت کنیم.» (راديو فردا، 6 / 12 / 1385)

این اظهارات رایس بعدها در تحلیل‌های رسانه‌ای به مثابه تغییر سیاست کاخ سفید در قبال جمهوری اسلامی و پذیرش ماهیت و هویتی به نام جمهوری اسلامی تلقی شد. به ویژه که طرح احتمال همکاری‌های تهران - واشنگتن برای امنیت سازی در عراق در آن زمانه و زمینه تاریخی به این مباحث دامن زد. جملات‌شان مک کورمک نیز که در حمایت از ایده دیپلماسی مدنظر رایس باز تفسیر می‌شود حاکی از ارزش و اهمیت سناریوی تغییر رفتار برخلاف دیدگاه طیف رادیکال بازها در آمریکا است:

«تغییر رژیم مسئله‌ای است که به عهده خود مردم ایران است و آمریکا راه‌حل خاصی را پیش روی مردم ایران نمی‌گذارد اما آنچه ما می‌خواهیم تغییر رفتار این حکومت در رشته‌ها و موضوعات مختلف است چه در مورد حمایت از تروریسم، چه در مورد وضع حقوق بشر و چه در حوزه‌های دیگر» (راديو آمریکا، 6 / 3 / 1386)

روایت دوم: تاکتیکی (تصنعی) بودن اختلاف راهبردی در برخورد با ایران

روایت دوم به کلی با روایت اول متفاوت است. براساس این روایت اختلاف‌های درون حاکمیتی در آمریکا در انتخاب سناریوی تغییر نظام یا تغییر رفتار جمهوری اسلامی، مقوله‌ای کاملاً فانتزی، ظاهری، زودگذر، غیرجدی و فریبکارانه است. روایت دوم معتقد است صرف نظر از اختلاف دیدگاه اعلامی میان طیف متنوعی از مقامات کاخ سفید از بازهای رادیکال گرفته تا کیبوترهای منفعل در نوع برخورد با نظام جمهوری اسلامی، نوعی اجماع نظر پنهان و بنیادین میان آنها در قبال تهران وجود دارد. براساس روایت دوم جمهوری اسلامی از منظر مقامات کاخ سفید چونان سوژه‌ای در نظر گرفته می‌شود که تنها ابزارهای برخورد با آن متفاوت است. از این منظر با وجود برخی اختلافات در تاکتیک‌های ایالات متحده در برخورد با جمهوری اسلامی ایران، نهایتاً تغییر نظام اسلام، هدف غایی استراتژیست‌های آمریکا در قبال ایران است. نقطه کانونی در گفتمان یا روایت دوم «ماهیت» و «سرشت» تحول ناپذیر جمهوری است که امید به تغییر رفتار تهران را بر باد می‌دهد. به سخن دیگر به نظر می‌رسد تقابل حامیان سناریوی تغییر نظام اسلامی و طرفداران ایده تغییر رفتار بیش از آن که

منطبق بر واقعیت‌های سیاسی بنیادین و عمیق در دستگاه تصمیم سازی آمریکا باشد حاکی از نوعی اختلافات تاکتیکی و روشی است که نباید دل به آن خوش داشت و براساس آن معادلات و شاخصه‌های تصمیم گیری‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را تعیین و تفسیر نمود. به این ترتیب براساس روایت دوم اظهارات برخی مقامات به اصطلاح میانه روتر آمریکایی در وزارت خارجه آمریکا در نقطه مقابل اظهارات و دیدگاه‌های رادیکال‌تر در وزارت دفاع درخصوص احتمال تغییر رفتار مقامات تهران در صورت اعمال تحریم‌های اقتصادی و سیاسی کاملاً حیثیت و اعتبار خود را از دست داده و به حاشیه می‌روند.

در این روایت گفته می‌شود دل بستن به تغییر رفتار ایران از یک سو با توجه به ماهیت و طبیعت استاتیک، ثابت و تحول ناپذیر جمهوری اسلامی نافرجام خواهد بود و از سوی دیگر مقایسه سناریوی «تغییر رفتار» و «تغییر نظام» جمهوری اسلامی بیش از آن که ما به ازایی عینی و بیرونی داشته باشد نوعی «تفاوت واژگانی» و «دعوای لفظی» است که یک معنا و مفهوم واحد (تغییر جمهوری اسلامی) را پیگیری می‌کند. استدلال روایت دوم را می‌توان در دو مورد ذیل خلاصه نمود:

الف) اصلاح ناپذیری جمهوری اسلامی ایران

میز ایران در وزارت خارجه آمریکا پس از روی کار آمدن خاتمی حول تز تغییر نظام جمهوری اسلامی از درون تمرکز ویژه‌ای پیدا کرد. ایده فروپاشی جمهوری اسلامی از درون در درجه اول با امید به تحقق اصلاحات غربی در دستگاه حکومتی ایران بیش از پیش در هیئت حاکمه آمریکا تقویت می‌شد. آمریکا امیدوار بود که بتواند از رهگذر تقویت اصلاح طلبی حکومتی، مردم و حاکمیت در ایران را به طور همزمان مورد خطاب خود قرار دهد و به تدریج با درپیش گرفتن دیپلماسی سیاه راه را برای تحقق حاکمیت دوگانه و در نهایت فروپاشی جمهوری اسلامی هموار نماید. بر اساس این طرز تفکر، مدل فروپاشی شوروی تحت تاثیر پروستریکا و گلاسنوست (که گورباچف با درپیش گرفتن آن در سطح حکومتی عملاً راه را برای فروپاشی شوروی فراهم کرد) (نقیب زاده، 1388: 289 - 290) در خصوص جمهوری اسلامی ایران نیز بازسازی و شبیه سازی می‌شد.

با این وجود افول تب و تاب جنبش دوم خرداد 76 در ایران که به عقیده رسانه‌های بیگانه نتیجه رهبری ناکارآمد اصلاحات تلقی می‌شد، مسئله‌ای بود که غربی‌ها از آن تحت عنوان «شکست اصلاحات حکومتی» یاد می‌کردند. اظهارات علیرضا نوری زاده، روزنامه نگار در لندن در گفتگو با رادیو آمریکا در این خصوص مدعی شد:

«جمهوری اسلامی همانند «عقربی» است که نیش آن نه از ره کین بلکه ناشی از طبیعت این نظام است. به عبارت دیگر «شکست تجربه اصلاحات دوران آقای خاتمی» نشان داد که این رژیم قابل تحول و تغییر نیست مگر آن که اساس خط و ربط اندیشه جمهوری اسلامی عوض شود.» (راديو آمریکا 6 / 3 / 1386)

از این منظر رهبری غیرجسور و ناموفق اصلاحات در ایران یکی از علت‌های اصلی شکست اصلاحات در ایران پس از ریاست جمهوری آقای خاتمی ارزیابی شده است:

هشت سال پیش در جامعه ایران مایک حرکتی را شروع کردیم در داخل دانشگاه‌ها البته در حوزه‌های دیگری هم حرکت‌های جدی رخ داد و در نهایت منجر به خلق یک فضای شد در جامعه سیاسی به نام دوم خرداد که اگر بخواهیم تشبیه بکنیم مسلماً بسیار عمیق‌تر از آن اتفاقاتی است که در اوکراین افتاد در گرجستان افتاد در یوگسلاوی افتاد ولی دلیل این که این حرکت به مطالبات جامعه نتوانست پاسخگو باشد اشتباه یا صحیح عمل نکردن رهبران این حرکت بود که عملاً به عنوان ترمز این حرکت عمل کردند. (عطری، راديو آمریکا 27 / 1 / 1384)

در چنین شرایطی توجه غرب از ایده «حاکمیت دوگانه» در ایران به ایده فروپاشی از درون به سبک و سیاق انقلاب‌های مخملی در برخی جمهوری‌های آسیای مرکزی (گرجستان، اوکراین و قرقیزستان) معطوف شد. (کولایی، 1384: 6) آمریکا در این مقطع تلاش کرده است تا به جای پیگیری «اصلاحات در ساختار حکومتی»، آن را به بدنه جامعه بکشانند. این دیدگاه معتقد است اصلاحات در چارچوب قانون اساسی فعلی شکست خورده و باید آن را «فراتر از محدودیت‌های قانونی» پیگیری کرد. به این ترتیب اصلاحاتی که از دوم خرداد 76 به بعد رسانه‌های بیگانه متفقاً از آن حمایت می‌کنند از اواسط دوره دوم ریاست جمهوری آقای خاتمی به پدیده‌ای منفی و پراشکال تغییر فاز می‌یابد. بر اساس این تغییر نگرش غرب و رسانه‌های بیگانه مدعی هستند که روح پروژه اصلاحات از کالبد هشت ساله دولت خاتمی خارج شده و امکان بازگشت آن نیز منتفی شده است. فرضیه اصلی که در این راستا مطرح می‌شود این است که در چارچوب قانون اساسی فعلی جمهوری اسلامی و استقرار نظام ولایی، تغییر رفتار تهران و اصلاحات در ایران غیرممکن است:

در یک چنین چارچوب و ساختاری (نظام ولایی) اگر کسی خارج از این نظام

بخواهد وارد بشود اولین مسئله‌ای را که باید پیش روی خودش قرار بدهد تغییر قانون اساسی است و لغو ولایت فقیه و تمامی ارگانهای وابسته به آن است آیا چنین شخصی می‌تواند برود در دستگاه حکومتی و از ارگان‌هایی که این حکومت را تشکیل بدهد و او بلند شده برای این که آنها را سرنگون کند در واقع فائق بیاید و بتواند به ریاست جمهوری برسد بی‌تردید اولین سدش هم همین شورای نگهبان خواهد بود که او را قبول نخواهد کرد. (محسن نژاد، رادیو فردا، 21 / 2 / 1384)

این رهیافت رادیکال راه‌حل خروج از بن بست سیاسی را نه لزوماً در توسل به خشونت علیه نظام بلکه عموماً در برگزاری رفراندوم برای گذار به شرایط واقعی دموکراتیک ارزیابی می‌کند. در این راستا، علی اکبر مهدی، استاد وقت دانشگاه اوهایو تصریح می‌کند:

رفراندوم قاعداً یک الگویی است که می‌تواند به صورت مسالمت‌آمیز به کار برده شود برای تغییر رژیم اغلب هم در روش‌های غیر انقلاب به کار برده شده است. البته در جمهوری اسلامی اگر توجه داشتید در ابتدای انقلاب رفراندومی ایجاد شد برای نفی رژیم گذشته به هر حال شیوه‌ای است که در حالات مختلف می‌شود از آن استفاده کرد بنابراین ایده بدی نیست برای یک جامعه‌ای که به خصوص از حکومت خود ناراضی و دنبال الگویی دیگر برای پیاده کردن اقتدار ملی است و قاعداً می‌تواند با شرایط جمهوری اسلامی هم مؤثر باشد. (مهدی، رادیو فردا 21 / 1 / 1384)

بر اساس این گزاره ادعایی ماهیت و طبیعت جمهوری اسلامی به گونه‌ای است که در مقابل هرگونه تحول خواهی و تغییر رفتار مقاومت نشان می‌دهد. از این رو نمی‌توان به وجود سناریوی دیگر به غیر از سناریوی تغییر نظام اسلامی در سیستم تصمیم‌گیری سیاست خارجی آمریکا اندیشید. تحلیل و تفسیر بن مایه اظهارات مجریان و برخی کارشناسان طرف گفتگو با رادیوهای بیگانه حاکی از وجود چنین خط فکری در حاق واقع نظام تصمیم‌گیری کاخ سفید در قبال جمهوری اسلامی است. بیژن کیان در مصاحبه‌ای با رادیو آمریکا کاملاً پرده از این طرز تلقی بر می‌دارد:

«تفکر و فلسفه جمهوری اسلامی به گونه‌ای است که جایی برای تغییر جمهوری اسلامی باقی نمی‌گذارد. اصلاح و تغییر جمهوری اسلامی در حکم از میان رفتن آن است و در نتیجه هرگونه اصلاح طلبی واقعی در ساختار

جمهوری اسلامی امکان ناپذیر خواهد بود.» (راديو آمریکا، 16 / 3 / 1386)

مانوک خدابخشیان، روزنامه نگار نیز با طرز تلقی مشابهی مدعی است که شرایط دوره «دتانت» (تنش زدایی در زمانه جنگ سرد) و دکترین «دتانت اسلامی» که در اندیشه افرادی مانند هنری کسینجر، کلینتون‌نیست‌ها و خاتم‌نیست‌ها دیده می‌شود در مورد جمهوری اسلامی مورد پیگیری قرار می‌گیرد به کلی متفاوت است. براساس این نگرش رادیکال شکست تجربه اصلاحات دوران آقای خاتمی نشان داد که نمی‌توان جمهوری اسلامی را با پروژه دتانت اسلامی اصلاح کرد و مقولاتی مانند دیپلماسی کشتی، دیپلماسی فوتبال، دیپلماسی پینگ‌پنگ و دیپلماسی زلزله را به همین منظور پیش کشید. (راديو آمریکا، 30 / 10 / 1385)

از میان مقامات آمریکایی معتقد به این طرز تفکر می‌توان به دیدگاه جیمز وولسی، رئیس پیشین سازمان سیا، اشاره کرد که در یکی از جلسات کمیته روابط خارجی مجلس نمایندگان آمریکا تحت عنوان «گام‌های بعدی در بحران ایران» مدعی شد هرگونه تلاش برای تغییر رفتار و موضع ایران بی‌نتیجه بوده و ماهیت نظام جمهوری اسلامی اصلاح ناپذیر است. به ادعای وولسی جمهوری اسلامی جوهره و ذاتی ضد آمریکایی و ضد اسرائیلی دارد که می‌بایست تنها با تغییر نظام از طریق به کارگیری اقلیت‌های قومی آن که 40 درصد از جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند، بر این جوهره فائق آمد. (راديو بی بی سی، 22 / 10 / 1385)

به این ترتیب آن‌گونه که سعید گنجی، از مسئولان تشکل موسوم به «اتحادیه دموکراسی برای ایران»، می‌گوید از آنجا که آمریکا پی برده که جمهوری اسلامی اصلاح ناپذیر نیست و امکان دیالوگ با آن وجود ندارد به دنبال تغییر نظام در ایران است. (راديو آمریکا، 20 / 10 / 1385) به این ترتیب «خط پایان» پروژه اصلاح ناپذیری نظام اسلامی، چیزی جز پیگیری تغییر اجتناب ناپذیر نظام نخواهد بود؛ نکته‌ای که به نظر می‌رسد می‌بایست در تحلیل و تفسیر آمریکا و رسانه‌های غربی و بیگانه از ماهیت و هویت جمهوری اسلامی قدری ظریف‌تر و عمیق‌تر درباره آن اندیشید.

ب) تغییر رفتار و تغییر نظام؛ دال‌هایی متفاوت برای دلالت به یک مدلول

آیا تغییر رفتار جمهوری اسلامی تاثیری بر قلب ماهیت و طبیعت این نظام نخواهد داشت؟ به دیگر سخن تغییر رفتار جمهوری اسلامی مطابق با خواسته‌های غرب و آمریکا در حوزه‌های چهارگانه (حقوق بشر، مسئله تروریسم، روند صلح خاورمیانه و مسئله هسته‌ای) یک تغییر تاکتیکی و روشی در منش تهران به‌شمار می‌رود یا نوعی تغییر بنیان برافکن برای مرام و ایدئولوژی جمهوری اسلامی؟

پاسخ این پرسش اساسی را باید در ساخت و بافت گفتمانی جمهوری اسلامی در حوزه‌های موضوعی چهارگانه گفته شده جستجو کرد. از حیث حقوق بشری، جمهوری اسلامی قواعد و مقررات جزایی و مدنی خود را مطابق با قوانین اسلام تنظیم کرده است که در برخی موارد از جمله «سن مسئولیت کیفری»، «حق طلاق»، و برخی حقوق دیگر با قوانین مدنظر غرب و آمریکا کاملاً متفاوت است. به دیگر سخن چیزی که آمریکا آن را ضد حقوق بشری و مغایر با موازین انسانی می‌داند جمهوری اسلامی آن را کاملاً عادلانه و مطابق با شریعت ارزیابی می‌کند.

از طرفی، ریشه بسیاری از ادعاهای آمریکا و رژیم صهیونیستی مبنی بر اخلال ایران در روند صلح خاورمیانه را باید در تفاوت عمیق دیدگاهی و ایدئولوژیک میان تهران و واشنگتن در نص و اصل صریح مندرج در قانون اساسی جمهوری اسلامی مبنی بر «حمایت از مسلمانان و مستضعفین جهان (قانون اساسی جمهوری اسلامی: اصل سوم) جستجو کرد.¹ براساس این شکاف ارزشی حکومت دینی ایران حمایت از ملت فلسطین را از مصادیق حمایت از مسلمانان و مستضعفین جهان می‌داند و از آن به عنوان «رسالت اخلاقی و دینی» تعبیر می‌نماید در مقابل کاخ سفید از برچسب‌هایی مانند «اخلال جمهوری اسلامی در روند صلح خاورمیانه» استفاده می‌کند. در حوزه موضوعی و مسئله تروریسم نیز درحالی که جمهوری اسلامی گروه‌ها و جنبش‌های مبارز فلسطینی اعم از حزب الله جهاد اسلامی، حماس و فتح را گروه‌ها و جنبش‌های «مقاومت» می‌داند، آمریکا آنها را نه تنها «مبارزان آزادی» نمی‌داند بلکه از آنها به عنوان جریان‌های تروریستی و تروریست‌ها یاد می‌کند. (سلیمانی، 1385: 269)

این شکاف رویکردی میان تهران - واشنگتن در مسئله هسته‌ای ایران نیز مشاهده می‌شود کاخ سفید همواره بر عنصر نیت و هدف در مسئله هسته‌ای ایران تاکید می‌ورزد و می‌کوشد نوعی پیوند معنایی میان ماهیت تجدیدنظر طلبانه جمهوری اسلامی و تلاش تهران برای دستیابی به فناوری هسته‌ای برقرار کند تا از این رهگذر آمال و اهداف صلح آمیز فعالیت‌های هسته‌ای ایران را با توجه به آنچه سرشت خطرناک جمهوری اسلامی می‌خواند از اساس با تردید و تشکیک مواجه سازد. در مقابل جمهوری اسلامی تاکید آمریکا بر عنصر «نیت» را اقدامی سیاسی و تاکتیکی قلمداد و ارزیابی می‌نماید. بدین سان به نظر می‌رسد به کارگیری مفهوم «تغییر رفتار» جمهوری اسلامی در مقولات چهارگانه مزبور نوعی «بازی با کلمات» باشد که در حقیقت به جای «تغییر نظام» نشسته است. به دیگر سخن هرچند در تحلیل اولیه به نظر می‌رسد نوعی چرخش گفتمانی در ادبیات سیاسی آمریکا

1. ر.ک: قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، بند 16 از اصل سوم.

(از گفتمان تغییرنظام به تغییررفتار) کاملاً مشهود است لیکن این اختلاف و چرخش گفتمانی بیشتر تداعی کننده اختلافی تاکتیکی است که در هدف خود فرجامی جز قلب و استحاله ماهیت نظام جمهوری اسلامی و به تعبیر مقام معظم رهبری، «تغییر باطن و سیرت با حفظ صورت و ظاهر» (بیانات، 20 / 7 / 1394) جستجو نمی‌کند.

این مسئله در اظهارات و ادعاهای برخی مقامات رسمی واشنگتن و کارشناسان رادیوهای بیگانه نیز قابل ردیابی و پیگیری است. پرویز دستمالچی در باز تفسیر و خوانش اظهارات رایس مبنی بر تغییر رفتار جمهوری اسلامی در مصاحبه با فاکس نیوز خاطر نشان می‌کند:

«مرزی میان تغییر رفتار و تغییر رژیم وجود ندارد؛ تغییر رفتار نظام اسلامی یعنی این که رعایت حقوق بشر، قطع حمایت از تروریسم، خودداری از اخلال در روند صلح خاورمیانه، عقب نشینی از برنامه هسته‌ای. اگر نظام جمهوری اسلامی این کارها را بکند دیگر جمهوری اسلامی نخواهد بود.» (رادیو آمریکا، 4 / 2 / 1386)

نتیجه گیری

به طور کلی به نظر می‌رسد به موازات نوسان سیاست خارجی جمهوری اسلامی و دستگاه تصمیم‌گیری آن میان گفتمان صدور انقلاب (گفتمان بسط محوری یا گفتمان ام القری) و گفتمان بقاء (گفتمان حفظ محور)، نوعی نوسان نیز در سیاست خارجی آمریکا میان گفتمان تغییر نظام اسلامی و گفتمان تغییر رفتار جمهوری اسلامی دیده می‌شود. این نوسان و یا پارادوکس در استراتژی‌های کلان آمریکا در قبال جمهوری اسلامی عمدتاً میان پنتاگون، کاخ سفید و طیف تندوری جمهوریخواه کنگره در یک طرف و سیا، وزارت خارجه و طیف میانه‌روی دموکرات کنگره در طرف دیگر قابل ردیابی و پیگیری است. هرچند این جبهه‌بندی کاملاً علمی و دقیقاً مطابق با واقعیت‌ها و تقسیم‌بندی‌های فکری و حزبی آمریکا در این زمینه نیست لیکن تا حدی به درک و فهم اختلافات درون سیاست خارجی آمریکا در قبال نظام جمهوری اسلامی کمک می‌کند.

با این وصف به نظر می‌رسد به رغم تنوع و تکثری که در تنویریه کردن راهبردهای کلان واشنگتن در قبال جمهوری اسلامی در عرصه آکادمیک و محافل سیاسی - رسانه‌ای رویش و پویش پیدا کرده است، راهبرد اصلی کاخ سفید در قبال تهران در تحلیل نهایی همان تغییر نظام جمهوری اسلامی باشد. از میان راهبردهای متعدد و متنوعی که در این خصوص مطرح می‌شود تکلیف سناریوهای تغییر قهری و تغییر نرم (رهیافت دیپلماسی سیاه و رهیافت فروپاشی) پیشاپیش مشخص

است. از طرفی به نظر می‌رسد «تغییر رفتار» و «تغییر نظام» دو دال تهی^۱ و واژگانی هستند که به طور مشترک به یک مدلول^۲ و معنای مشخص و مشترک یعنی تغییر و قلب ماهیت جمهوری اسلامی ایران ارجاع می‌دهند.

به این ترتیب به رغم آن که افرادی مانند عیسی سحرخیز طرح سناریویی به نام «براندازی» را به مثابه «برچسپ‌های ناچسبی» از سوی جمهوری اسلامی علیه شهروندان و فعالان ایرانی معرفی می‌کند. (راديو اسرائیل، 7 / 3 / 1386) و به رغم آن که رامین احمدی، با عنوان فعال حقوق بشر در کنیتکت، در برنامه «مجله دموکراسی» راديو فردا آن را برگرفته از «توهم توطئه داخلی و خارجی» مسئولان نظام ارزیابی می‌نماید (راديو فردا، 23 / 2 / 1386)، مسئله تغییر نظام اسلامی تک سناریویی است که کاخ سفید، وزارت خارجه، پنتاگون و کنگره به طور مشترک آن را مورد پیگیری جدی قرار می‌دهند. همان گونه که حسین باقرزاده، تحلیلگر سیاسی در لندن، اذعان می‌کند:

«هرچند سیاست آمریکا برای تغییر رژیم ایران «رسماً» کنار گذاشته شده است لیکن این تغییر رویکرد اولاً مصلحتی است یعنی به دلیل مشکلات فعلی آمریکا در خاورمیانه اتفاق افتاده است و ثانیاً موقتی است و تا زمانی ادامه دارد که امیدی به تغییر رفتار ایران وجود داشته باشد.» (راديو کلن، 1 / 3 / 1386)

در همین راستا گفته می‌شود در برخی افرادی که نمایندگان رویکرد تعامل گرا به‌شمار می‌روند برخی تناقضات گفتاری و رفتاری نیز مشاهده می‌شود که به نوبه خود حاکی از سردرگمی آنها در اتخاذ رویکردی قاطع در قبال تهران است. به عنوان نمونه ریچارد هاوس به وضوح از ارتباط فراحکومتی با مردم ایران سخن به میان می‌آورد:

«تغییر رژیم ایران نه تنها هدف بسیاری در آمریکا که خواسته بسیاری از مردم ایران است و ایرانیان خواستار جامعه‌ای آزاد و باز هستند. درعین حال باید واقع بین باشیم چون چنین تغییراتی به زمان نیاز دارد. تغییراتی که از داخل ایران صورت بگیرد منعکس کننده خواسته مردم خواهد بود ...» (راديو آمریکا، 25 / 1385 / 1)

در یک گام جلوتر به نظر می‌رسد حتی همان مقاماتی که داعیه تغییر رفتار و ایده دیپلماسی را در قبال جمهوری اسلامی این روزها در سر می‌پرورانند این داعیه‌ها را صرفاً در سطوح سیاست‌های

1. Empty Signifier
2. Signified

اعلامی و نه اعمالی مطرح می‌نمایند و قلباً اعتقاد عمیقی به تغییر نظام اسلامی از بالا (تغییر رفتار از طریق حمله نظامی) دارند. موریس هینچی، نماینده وقت دموکرات مجلس نمایندگان آمریکا که خود خواهان مذاکره مستقیم کاخ سفید با دولت ایران بوده است، درباره تأکید برخی مقامات وقت وزارت خارجه بر تئوری تغییر رفتار به جای پیگیری سناریوی تغییر نظام جمهوری اسلامی بر گزینه تغییر نظام اسلامی به عنوان یکی از اصول ثابت مورد علاقه سیاست خارجی ایالات متحده در قبال جمهوری اسلامی ایران تأکید و تصریح می‌کند. (رادیو بی بی سی، 29 / 2 / 1386)

فهرست منابع و مآخذ

منابع فارسی

کتاب

۱. سلیمانی، رضا (1388)، *سیاست خارجی دولت خاتمی: دیپلماسی تنش زدایی و گفت و گوی تمدنها (1376 - 1384)*. تهران: نشر کویر.
۲. عبدالله خانی، علی (1385)، *رویکردها و طرح‌های آمریکایی درباره ایران*. تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر.
۳. مالون، سوزان (1383) *روابط ایران و ایالات متحده از دیدگاه شورای روابط خارجی آمریکا*. تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر.
۴. نقیب زاده، احمد (1388). *تاریخ دیپلماسی و روابط بین الملل (از پیمان و ستفالی تا امروز)*. تهران: نشر قومس. چاپ هشتم.

مقالات

۱. سریع‌القلم، محمود (زمستان 1381)، «مبانی نظری سیاست خارجی دولت بوش». فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: 1 - 22.
۲. سلیمانی، رضا (پاییز 1385) «آشفتنگی معنای تروریسم در گفت‌وگوهای علمی و سیاسی»، راهبرد، ش 41: 261 - 276
۳. سلیمانی، رضا (بهار 1391)، «رویکرد تئوریک به سیاست آمریکا در قبال انقلاب اسلامی ایران و بیداری اسلامی در خاورمیانه»، پژوهشنامه انقلاب اسلامی، سال اول، شماره 2: 93 - 119.

منابع انگلیسی

- 1.-Clawson, Patrick (2006), *Deterring and Containing Iran: A near Inevitable Task*, the Washington Institute. June 8.
- 2.-Derrida, Jacques (1982) *Difference: Margins of Philosophy. Translated by Alan Bass*. Chicago: Chicago University Press.

- 3.-Howarth, David and Others (2000) *Discourse Theory and political Analysis: Identities and social change*. Manchester: Manchester University press.
- 4.-Kagan, Robert (2006) *"It's the Regime, Stupid"*, Washington Post. Jan 29.
- 5.-Kemp, Geoffrey (2004), "U.S and Iran: The Nuclear Dilemma: Next Steps", Washington: Nixon Center.pp:2-28
- 6.-McFaul, Michael, Milani, Abbas (2006), *To Tame Tehran*. The Washington Post. January 28.
- 7.-Rubin, Michael (2006) *"Can Iran be Trusted?"* Middle Eastern Out Look. American Enterprise Institute. September.
- 8.-Takeyh, Ray (2007), *"Time for Détente with Iran"*, Foreign Affairs 86, No.2.April 3.

منابع اینترنتی:

۱. بیانات مقام معظم رهبری در جمع مسئولان و مدیران صداوسیما، Leader.ir :1394/7/20
۲. شهودی، محمد (مهر 1385)، بررسی نقش اپوزیسیون در گذار ایران به دموکراسی، سایت گذار، ش. 2.
۳. کولایی، الهه (1384/8/14) *انقلاب‌های رنگین*، سایت همشهری دیپلماتیک.